

دکتر تد هیلدبرانت، امثال ۲۲:۶ - تربیت کودک

[ویدیو. مجله الهیات گریس ۹.۱ (۱۹۸۸) ۱۹-۳]

تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر تد هیلدبرانت است که در تعلیم خود در مورد امثال ۲۲:۶ می‌گوید: «کودک را در راهی که باید بروی، تربیت کنید.»

به ارائه‌های ما از امثال ۲۲:۶ خوش آمدید، آیه‌ای که بسیار معروف است و از کتاب امثال است، کودک را در راهی که باید بروی تربیت کنید. و وقتی پیر شود، از آن منحرف نخواهد شد.

بنابراین، ما امروز می‌خواهیم این آیه را بررسی کنیم و پتانسیل‌ها و مشکلات احتمالی آن را نیز ببینیم. این آیه در طول سال‌ها برای تشویق و تأکید بر اهمیت تربیت فرزند در سنین پایین توسط والدین و مواردی از این دست مورد استفاده قرار گرفته است. بنابراین، این یک تشویق بوده است، فرزند را در جوانی تربیت کنید و وقتی پیر شد، از آن دست نکشید.

و تشویق والدین برای مشارکت در تربیت فرزندان در دوران کودکی، به بسیاری امید می‌دهد. شما تربیت فرزند خود را به درستی انجام می‌دهید و فرزندان درست از آب در می‌آید. و نتایج تضمین شده است زیرا کتاب مقدس می‌گوید که آنها را به درستی تربیت کنید.

و وقتی پیر شود، از آن جدا نخواهد شد. و بنابراین، این برای بسیاری از والدینی که در بحبوحه هرج و مرج فرهنگ فعلی ما هستند، امید ایجاد می‌کند. همچنین این امید وجود دارد که اگر کودک گمراه شود، والدین سعی کنند کودک را به بهترین شکلی که می‌توانند تربیت کنند، فرض کنید در دیرستان، با بچه‌های اشتباه معاشرت می‌کنند و چیزهایی از این قبیل، گمراه می‌شوند، و در نهایت، دوباره به راه درست باز خواهند گشت.

و بنابراین، این نوعی بازگشت و لخرج قدیمی است، و سپس یک کودک را در مسیری که باید بروی تربیت می‌کند. وقتی پیر شد، از آن جدا نمی‌شود، برمی‌گردد. و بنابراین، این دوباره از آن منظر نیز امید ایجاد می‌کند.

با این حال، نوعی اضطراب در این آیه وجود دارد که اگر بتوانید کودکی را به روشی که باید بروی تربیت کنید و وقتی پیر شد، از آن منحرف نشود. همچنین نوعی اضطراب وجود دارد، اگر اشتباه انجام دهید چه؟ اگر خرابکاری کنید چه؟ ممکن است برای همیشه به کودک آسیب بزنید، به طوری که وقتی پیر شد، به جای اینکه درست بروی، گمراه شود. و بنابراین، در واقع می‌توانید با این کار به کودک نیز آسیب بزنید.

و عدم قطعیت الان چیست؟ و وقتی من یک والد جوان بودم و چهار فرزند داشتم، حالا آنها بزرگ شده‌اند سوال این است که انجام درست کار، به روشی که باید بروی، به چه معناست؟ با توجه به فرهنگ ما و محدودیت‌های کاری و موقعیت‌های دیگری که در خانواده پیش می‌آید و تشخیص کار درست را بسیار بسیار پیچیده می‌کند، این دقیقاً به چه معناست؟ مدارس مناسب برای قرار دادن بچه‌ها در چه مدرسی مناسب هستند؟ فعالیت‌های مناسب برای انجام دادن کودک چیست؟ چگونه می‌توانیم خانواده خود را در میان همه شلوغی و هیاهوی زندگی اداره کنیم؟ بنابراین، عدم قطعیت در مورد انجام درست کار، به روشی که باید باشد، وجود دارد. از یک طرف، برخی می‌گویند، خب، بچه خوب از آب درآمد، پس شما فرزند خوبی دارید.

و بنابراین، ثابت می‌کند که والدین خوب بوده‌اند. آیا این همیشه جواب می‌دهد؟ یک فرزند خوب همیشه والدین خوبی را ثابت می‌کند. آیا این همیشه درست است؟ و بعد در مورد یک فرزند بد چه؟ انگشت اشاره‌ی استخوانی بیرون می‌آید تا شما را به والدین بد بودن متهم کند.

، کودک گمراه شد. حتماً او را درست تربیت نکرده‌ای. چون اگر او را در راهی که باید برود تربیت کرده باشی، وقتی پیر شود، از آن منحرف نخواهد شد.

اگر او از آن منحرف شود، پس حتماً در تربیت اولیه کودکی او مشکلی وجود داشته است. آیا این هم همیشه درست است؟ به هر حال، ما می‌خواهیم برخی از این موارد را بررسی کنیم. این نوع استفاده فعلی از این آیه و نحوه استفاده از آن است.

بسیاری از ما درد یک کودک ولخرج را می‌دانیم. و بنابراین، برای مثال، در کتاب مقدس، مثال‌هایی مانند متی وجود دارد که خود خدا در برخی از دردهای آن دخیل بوده است. متی ۲۳:۳۷ این را می‌گوید، ای ۲۳:۳۷ اورشلیم، اورشلیم، شهری که پیامبران را می‌کشد و فرستادگانش را سنگسار می‌کند.

چقدر پیش می‌آید که این خدا باشد که سخن می‌گوید، یا عیسی باشد که سخن می‌گوید، من فرزندان را مانند مرغی که جوجه‌هایش را زیر بال‌هایش جمع می‌کند، گرد هم می‌آوردم. و تو حاضر نبودی. و با دیدن درد و سوگ آن، ای اورشلیم، اورشلیم، تو را نیز به خوبی جمع می‌کردم، اما تو هیچ سهمی از آن نداشتی.

هوشع ۱:۱۱ یکی دیگر از آنهاست. وقتی اسرائیل کودک بود، من او را دوست داشتم. و از مصر، پسر مرا فراخواندم.

هر چه بیشتر فراخوانده می‌شدند، بیشتر دور می‌شدند. آنها همچنان برای بعل قربانی می‌کردند و برای بت‌ها قربانی‌های سوختنی تقدیم می‌کردند. بنابراین، این نیز سخن خداست.

و بنابراین، شما دردی را می‌بینید که والدینی که تمام تلاش خود را کرده‌اند، یا تمام تلاش خود را کرده‌اند، یا می‌دانند که اشتباه کرده‌اند و سپس گمراه شدن فرزندان آنها را آزار می‌دهد. و حتی می‌بینید که عیسی برای اورشلیم و تمایلش به جمع کردن فرزندانمان مانند مرغ‌ها سوگواری می‌کند. و سپس در هوشع ۱۱، خدا به اسرائیل می‌گفت که آنها را نزد خود جمع کرده است، زیرا فرزندان و پسرش گمراه شده‌اند.

و سپس، برای مثال، در امثال ۱۰:۱ آمده است که فرزند عاقل، پدر را شاد می‌کند، اما فرزند نادان، مادر را اندوهگین می‌سازد. و بنابراین، این واقعیت را دریافت می‌کنید که فرزند می‌تواند شادی عاطفی زیادی برای والدین ایجاد کند. اما از سوی دیگر، پتانسیل زیادی برای آسیب رساندن وجود دارد.

و بسیاری از والدین این را احساس کرده‌اند. بنابراین، بیایید با بحث در مورد این موضوع شروع کنیم و فقط یک مقدمه ارائه می‌دهیم و سپس به هر یک از اصطلاحات می‌پردازیم. آموزش دیدن به چه معناست؟ روشی که باید در پیش بگیرید به چه معناست؟ و سپس همه اینها را دوباره کنار هم قرار می‌دهیم و موارد دیگر.

اما قبل از اینکه این کار را انجام دهیم، فکر می‌کنم باید درک کنیم که ضرب‌المثل یک قول نیست. و این یک نکته واقعاً حیاتی است: ضرب‌المثل یک قول نیست.

به این می‌گویند ژانر. یک ژانر ضرب‌المثلی است. به ضرب‌المثل‌ها مربوط می‌شود.

ضرب المثل‌ها مثل ادبیات عادی نیستند. اینها حقایق مطلق نیستند. شما می‌گویید، خب، این در کتاب مقدس آمده است.

باید درست باشد. بله، درست است، اما به طور ضرب المثلی درست است. و بنابراین شما هم باید درست باشید، بیایید چند مثال برای شما بزنیم.

امثال باب ۱۰، آیه چهارم می‌گوید، دست تنبل باعث فقر می‌شود، اما دست کوشا ثروتمند. آیا این همیشه درست است؟ دست تنبل باعث فقر می‌شود. آیا بچه‌ای را می‌شناسید که بزرگ شده و تنبل بوده و با این حال ثروتمند باشد؟ والدین آنها ثروتمند بودند، به آنها پول یا چیزی شبیه به این می‌دادند، یا در چیزی که اتفاقاً آنجا بود، افتادند، نه به خاطر کار خودشان یا کوشش خودشان، بلکه به این دلیل که به این طریق در آن گرفتار شدند.

یا دست سخت کوش، ثروتمند می‌کند. آیا این همیشه درست است؟ من افرادی را می‌شناسم که خیلی خیلی سخت کار می‌کنند و ثروتمند نمی‌شوند. و بسیاری از این افراد، به خصوص این بچه‌های کوچک‌تر و نسل هزاره و نسل زد و از این قبیل، تمام تلاش خود را می‌کنند، اما وقتی به خانه‌دار شدن فکر می‌کنند و برای خرید خانه بیرون می‌روند، قیمت خانه‌ها الان چقدر است؟ بیش از ۴۰۰۰۰ دلار.

و این بچه‌ها از دانشگاه بدهی دارند. چطور این کار را می‌کنند؟ اما آنها دارند با تمام وجود کار می‌کنند. خب، اما دست سخت کوش، ثروتمند می‌کند.

خب، واقعاً همیشه. باشه. آدم‌های کوشا دیده‌اید؟ پدرم فوق‌العاده کوشا بود، سال‌های سال در یک کارخانه انواع و اقسام کارهای تکراری را انجام می‌داد و بآدام زمینی درست می‌کرد.

باشه. و حتی الان به آهنگ از الیور آنتونی منتشر شده به اسم «مردان پولدار، شمال ریچموند». و، و، و اون شکایت داره که داره خیلی زحمت می‌کشه و پولش هیچ ارزشی نداره.

و، امم، در واقع پدرم بیشتر عمرش همین کار را کرد. هیچ وقت مرد ثروتمندی نشد، اما تمام تلاشش را کرد. او در زندگی‌اش خیلی سخت‌تر از من کار کرد.

پس مراقب باشید. ضرب المثل قول نیست. تاریخ قانون نیست.

و من فقط سعی دارم اینجا نشان دهم که چگونه ژانرهای مختلف کتاب مقدس، شما باید آنها را به طور متفاوتی درک کنید. و آنها به طور متفاوتی به حقیقت می‌رسند. آنها حقیقت را ارائه می‌دهند، اما این حقیقت در یک ژانر ادبی خاص است.

و شما باید این را بفهمید. مثلاً، تاریخ قانون نیست. خب، در کتاب‌های تاریخی چه چیزی پیدا می‌کنید؟ ابراهیم درباره همسرش دروغ می‌گوید.

او می‌گوید، سارا، زن زیبایی است. او، امم، او خواهر من است. او خواهر من است.

:چون نمی‌خواهد توسط فرعون یا بعداً توسط ابیملک، پادشاه فلسطینیان، کشته شود. و بنابراین، می‌گوید: «هی، بگو که تو خواهر من هستی، رفیق». تا آنها این ناراحتی را سر من خالی نکنند»

و خب، او) ایزاک (خواهر من است. و او دو بار این طور دروغ می گوید. و در واقع، جالب اینجاست که ایزاک همین کار را با همسرش، ربکا، انجام می دهد.

خب. حالا سوال این است که آیا این ها در تاریخ هستند؟ آیا این ها واقعیت دارند؟ خب، از نظر تاریخی درست هستند که واقعاً اتفاق افتاده اند.

با این حال، آیا این کاری است که ما باید انجام دهیم؟ در مورد خواهرمان دروغ بگوییم چون او خواهر ماست. او همسر توست و تو او را خواهر خود صدا می زنی و از این قبیل چیزها. باشه.

نه، این تاریخ است. این چیزی است که اتفاق افتاده است. هیچ باید یا نبایدی وجود ندارد که ما باید یا نباید کارها را اینگونه انجام دهیم.

یکی دیگر داوود است. داوود مردی است که مطابق میل خداست. ما می خواهیم مثل داوود باشیم، درست است؟ بله.

از بتشبع و از اوریا برایم بگو. اوریا برمی گردد. داوود سعی می کند او را مست کند تا حقیقت رابطه اش با بتشبع را پنهان کند.

او اوریا را به آن سوی رود اردن پیش یوآب می فرستد و می گوید: «هی، آنها را جلو بگذار و عقب بکش و از این جور چیزها. و بگذار یوآب به این موضوع رسیدگی کند.» یوآب آنها را جلو می گذارد.

آنها عقب نشینی می کنند. اوریا کشته می شود. یوآب می گوید، ای داوود، همه چیز روبراه شد. تا اینکه ناتان نبی از راه می رسد و می گوید، داوود، تو آن مرد هستی. تو این کار را کردی. و سپس ناتان نبی از طرف خدا فرستاده می شود تا با داوود مقابله کند.

کاری که داوود انجام داد اشتباه بود، واقعاً اشتباه. و او از خیلی جهات تاوانش را داد. و بنابراین، چیزی که من می گویم این است که کاری که داوود انجام داد در حالی که مردی مطابق میل خدا بود، واقعاً اشتباه بود.

بنابراین، تاریخ به معنای قانون نیست. به عبارت دیگر، ما تاریخ را دنبال نمی کنیم و نمی گوییم، خب، بله تاریخ درست است. کاری که او انجام داد اتفاق افتاده است. و این درست است. با این حال، این برای ما به یک باید یا نباید یا قانون تبدیل نشده است. بنابراین، در تاریخ، باید تفاوت بین تاریخ و قانون را درک کنید.

این دو ژانر و دو چیز متفاوت هستند. در مورد قانون چطور؟ فرزند ارشد؟ خدا در خروج فصل ۲۲، آیه ۲۹ می گوید که فرزند ارشد از آن اوست. آیا این در مورد امروز هم صدق می کند؟ اینکه فرزند ارشد ما ربکا بود و سپس از خدا متولد شد.

پسر اول، زکریا، پسر دیگر را می بینی. و بنابراین، شما می گوید، هوم، آیا ما هنوز هم این کار را می کنیم؟ و پاسخ منفی است، آن زمان این یک قانون بود، اما لزوماً تأثیری ندارد. این قانونی بود که در آن زمان به اسرائیل داده شد.

و بنابراین، اگرچه این درست است، قرار نیست همه قوانین به این شکل رعایت شوند. و در واقع مردم امروزه خرچنگ می خورند. شما باید در مورد این موضوع از قانون سوال بپرسید.

در مورد نبوت چطور؟ شما می‌گویید، خب، انبیا کلام خدا را بیان می‌کردند. پس آنچه آنها گفتند درست است. و این درست است.

چیزی که آنها گفتند درست است. اما ظاهراً اشعیا از فصل 20، آیه 3 آمده است، به اشعیا گفته شده بود که سه سال برهنه راه برود. آیا قرار است این کار را انجام دهیم؟ و خدا مرا فراخواند و من، فکر نمی‌کنم اینطور باشد.

بسیار خوب. خدا آن پیامبر را برای زمان خاصی فراخواند. او پیام خاصی داشت که به آحاز یا یکی از پادشاهان اسرائیل بدهد. و بنابراین، آن پیام، پیامی خاص برای آن موقعیت خاص بود. آیا منظور «خداوند چنین می‌گوید» است؟ بله.

به آن پادشاه. بله. او را به عهد و پیمان فرا می‌خواند. بله. اما پیام او همچنین با نشان بی‌لباس بودن همراه بود. این بدان معنا نیست که قرار است بی‌لباس باشیم.

بسیار خب. بنابراین، کاری که پیامبر انجام داد لزوماً برای همیشه هنجار نبوده است. بنابراین، باید بگویید که این یک پیشگویی است. قرار نیست هنجار یا قانون یا چیزی شبیه به آن باشد. بنابراین، باید بفهمید که حقیقت چگونه در ژانرهای مختلف ادبیات حرکت می‌کند.

ادبیات حکمت‌آمیز، شریعت نیست. ادبیات حکمت‌آمیز، شریعت نیست. جامعه ۱:۱۷ این را می‌گوید. بنابراین، من از زندگی متنفرم زیرا آنچه زیر آسمان انجام می‌شود برای من سخت است. زیرا همه چیز بیهوده و در پی باد دودیدن است. آنچه برای احمق اتفاق می‌افتد، برای من نیز اتفاق خواهد افتاد.

پس چرا من اینقدر خردمند بوده‌ام؟ و در دلم گفتم که این هم پوچی است. پوچی، پوچی، همه چیز پوچ است. آیا قرار است این را جهانی کنیم؟ آیا این همیشه درست است؟ و حالا این، این شخص در جامعه، کوهلت، با این موضوع دست و پنجه نرم می‌کند، اما این ادبیات حکمت‌آمیز است.

قرار است در موردش فکر شود، تفکربرانگیز باشد. لزوماً بیان یک حقیقت مطلق جهانی نیست. بنابراین باید بفهمید که این یک ادبیات خردمندانه است. و سپس باید در مورد آن فکر کنید.

ادبیات آخرالزمانی. شما می‌گویید، آیا ادبیات آخرالزمانی حقیقت دارد؟ بله، حقیقت دارد، اما باید بفهمید که این ادبیات آخرالزمانی است.

بنابراین، اگر در کتاب مکاشفه باشید و همه این جانوران را که در اطراف می‌دوند و چیزهایی از این قبیل را ببینید، چیزهایی را خواهید فهمید. این ادبیات آخرالزمانی است. قرار نیست که این اتفاق به عنوان یک واقعیت تاریخی تلقی شود، یا قرار نیست به عنوان قانون تلقی شود.

و قرار نیست به عنوان ادبیات حکمت یا چیزی شبیه به آن تلقی شود. این ادبیات آخرالزمانی است. و بنابراین، مثلاً، دانیال فصل هفتم، دانیال هفتم، خواب این چهار جانور را می‌بیند که از آب و خشکی بیرون می‌آیند و چیزهایی از این قبیل.

و این چهار جانور بیرون می‌روند، و شما می‌پرسید، آیا واقعاً این اتفاق افتاده است؟ آیا این تاریخ است؟ و شما می‌گویید، خب، آخرالزمانی است. و بنابراین، جانور، و آنها این مجسمه بزرگ نبوکدنصر و چیزهایی را می‌سازند و می‌ایستد، این نماد چیزی است. و بنابراین شما باید درک کنید که این ادبیات آخرالزمانی است.

خب، این را می‌گوید، اما این اینجا نمایانگر این است. و بنابراین، به یک معنا، نوعی استعاره با نوعی بیان. آخرالزمانی آینده‌نگرانه و اغلب اغراق‌آمیز است، و همچنین درک آن بسیار دشوار است. واضح نیست.

بعضی از این تصاویر و شما باید در موردش فکر کنید و باید، می‌دانید، روی آن کار کنید. آخرالزمانی است. قرار نیست تاریخ باشد. قرار نیست قانون باشد.

قرار نیست شعر باشد. بنابراین، باید درک کنیم که ضرب‌المثل، وعده نیست. بنابراین، وقتی می‌گوید، کودک را در راهی که باید برود تربیت کن، و وقتی پیر شد، از آن منحرف نخواهد شد.

این یک ضرب‌المثل است، نه یک وعده. و شما باید این تفاوت را در ژانر ادبی درک کنید. برای مثال، یک پسر خردمند پدر را شاد می‌کند، یک پسر نادان مایه اندوه مادرش است. امثال ۱۰:۱. آیا این همیشه درست است؟ یک پسر خردمند پدر را شاد می‌کند. آیا ممکن است که پسر خردمند باشد، اما پدر به کارهای خانه‌اش برسد و پسر خردمند باعث نشود که پدر از او خوشحال باشد، زیرا به احتمال زیاد پدر رفته است.

یک پسر نادان مایه‌ی رنج و عذاب مادرش است. بله، این معمولاً اتفاق می‌افتد. یک مادر از داشتن یک فرزند خطاکار و چیزهایی از این قبیل، یک فرزند ولخرج، رنج می‌برد، اما آیا این همیشه درست است؟ نه. گاهی اوقات مادر هم در این ماجرا دست دارد، خب، و او هم نادان است، و بنابراین با این نوع مشکلات مواجه می‌شود.

طبق امثال ۱۰:۴ که قبلاً اشاره کردیم، دست سست باعث فقر می‌شود. آیا این همیشه درست است؟ پسر من با چند نفر در بوستون کار می‌کرد، و یک نفر مدام با رئیسش گلف بازی می‌کند و کارش را انجام نمی‌دهد.

وقتی زمان ترفیع گرفتن فرا می‌رسد، پسر، من سعی کردم او را آموزش دهم، تو سخت کار می‌کنی و اینگونه است که پیشرفت می‌کنی. تو سخت کار می‌کنی و کارت را به خوبی انجام می‌دهی.

شما سر وقت حاضر می‌شوید و کارتان را به بهترین شکل ممکن انجام می‌دهید. آیا این همیشه منجر به ترفیع می‌شود؟ نه. این یارو که بیرون است، دیر می‌آید، بیرون می‌رود و تمام روز گلف بازی می‌کند، حدس بزنید. وقتی زمان ترفیع می‌رسد، بوم، او ترفیع می‌گیرد.

شما می‌گویید، خب، این درست نیست. خب، هی، این دقیقاً همان چیزی است که هست. به هر حال، اینکه دست سست باعث فقر می‌شود «لزوماً درست نیست، اما دست کوشا ثروتمند می‌کند».

همانطور که به شما گفتم، پدرم یکی از سخت‌کوش‌ترین افرادی بود که در زندگی‌ام دیده‌ام. او تمام عمرش سخت کار کرد، اما هرگز واقعاً به ثروت نرسید.

من کار کرده‌ام—حتی قابل مقایسه نیست چون من تمام عمرم استاد بوده‌ام. پدرم واقعاً مجبور بوده سخت کار کند، در حالی که من کارهایی انجام داده‌ام که از آنها در تمام عمرم به عنوان استاد و چیزهایی از این قبیل لذت برده‌ام. حالا سخت کار می‌کنم، اما این کار دانشگاهی است.

این با کار یدی که او انجام می‌داد بسیار متفاوت است. آنچه شریر از آن می‌ترسد بر سرش می‌آید، آرزوهای پارسایان برآورده می‌شود. امثال ۱۰:۲۴. آنچه شریر از آن می‌ترسد بر سرش می‌آید، آرزوهای پارسایان برآورده می‌شود.

آیا این همیشه درست است؟ مزمو ۷۲:۷۳ می‌گوید، نه، صالحان رو به زوال هستند و شیران در حال پیشرفت. خدایا، چرا شیران در حال پیشرفت هستند؟ او با این واقعیت رفاه شیران دست و پنجه نرم می‌کند. اما این ضرب‌المثل می‌گوید آنچه شیر از آن می‌ترسد، بر سرش می‌آید.

آنها گفتند، نه، شروران در واقع به تمام آرزوهایی که صالحان باید داشته باشند، رسیدند. این فقط نشان می‌دهد که ضرب‌المثل‌ها حقیقت مطلقاً جهانی نیستند. شما نمی‌توانید یک ضرب‌المثل را بردارید و سپس آن را به عنوان حقیقت جهانی در زندگی بپذیرید.

این یه ضرب‌المثله. قرار نیست یه حقیقت جهانی باشه.

حالا ضرب‌المثل‌های بعدی توصیف می‌کنند، بعضی از ضرب‌المثل‌ها فقط به شما نمی‌گویند چه باید یا نباید باشد، اینکه باید سخت کار کنید تا ثروتمند شوید، و چیزهایی از این قبیل.

اما بعضی از آنها فقط به همین شکل هستند، مثل ضرب‌المثل. این ضرب‌المثل هیچ بخش «باید» یا «بایست» ندارد. و بنابراین، برای مثال، در امثال ۱۹:۴، ثروت دوستان جدید زیادی به همراه می‌آورد»

شما می‌گویید، خب، اینها چه جور دوست‌هایی هستند؟ می‌دانید، ثروت دوستان جدید می‌آورد، اما ضرب‌المثل‌ها آن را در یک نور مثبت قرار می‌دهند. ثروت دوستان جدید می‌آورد، اما یک مرد فقیر توسط دوستش رها می‌شود. شما می‌گویید، خب، این درست نیست.

اما ضرب‌المثل‌ها می‌گویند، رفیق، این درست یا غلط نیست. این همین است که هست. و بنابراین ضرب‌المثل‌ها گاهی اوقات ادبیات حکمت‌آمیزی هستند که فقط نحوه کارکرد زندگی را توصیف می‌کنند.

و گاهی ثروت دوستان زیادی به همراه می‌آورد. مرد فقیر توسط دوستش رها می‌شود. آیه بعدی امثال ۱۹:۶، درست در پایین، می‌گوید، بسیاری به دنبال لطف مرد سخاوتمند هستند.

و هر کسی با کسی که هدیه می‌دهد دوست است. هر مردی با کسی که هدیه می‌دهد دوست است. بنابراین، افرادی که هدیه و چیزهای دیگر عرضه می‌کنند، بوم، دوستان زیادی پیدا می‌کنند.

شما می‌گویید، خب، این واقعاً درست نیست. آیا به همین دلیل است که پایه شما دوستی است؟ و این ضرب‌المثل می‌گوید، نه، اینطور نیست که باید یا نباید اینطور باشد. رفیق، همین است که هست.

افرادی که هدیه می‌دهند، دوستان زیادی را جذب می‌کنند. بسیاری به دنبال لطف یک مرد سخاوتمند هستند. و بنابراین، می‌بینید، شما افرادی مانند این را می‌شناسید.

همسرم سال‌های سال حسابدار بود. و این افراد بسیار بسیار ثروتمند، هرگز نمی‌دانستند به چه کسی می‌توانند اعتماد کنند، زیرا همه این افراد به نوعی به آنها نزدیک می‌شدند. و اساساً شما نمی‌دانستید که آیا آن شخص واقعاً شما را دوست دارد و قرار است یک دوست واقعی باشد یا اینکه فقط به دنبال پولی است که دارید. آنها سعی می‌کردند از مزایایی که شما دارید، سوءاستفاده کنند یا بدزدند یا برخی از آنها را به دست آورند. و بسیاری از آنها همینطور بودند، و بسیاری از افراد ثروتمند همیشه در مورد دوستی‌های خود شک داشتند، زیرا هرگز نمی‌دانستند که یک دوست واقعی چیست.

فرقی نمی‌کرد پول داشته باشی یا نه، اینکه دوست واقعی‌ات باشند، پشتت باشند یا هر چیز دیگری. خیلی‌ها دنبال لطف یک مرد سخاوتمند هستند. همین است که هست.

و این بارها و بارها اتفاق می‌افتد. ۱۹: ۷، امثال ۱۹: ۴، ۶ و ۷، همه این امثال کلیشه‌ای. همه برادران یک مرد فقیر از او متنفرند.

همه برادرهای یه مرد فقیر ازش متنفرن، چون اون یارو همیشه میاد پیش برادرش میگه: «هی، میشه کمکم». کنی؟ من یه مشکلی اینجا دارم. یه مشکلی اونجا دارم. نمی‌تونم جلوی خودمو بگیرم

و بنابراین، می‌توانی به من کمک کنی؟ تو برادر من هستی. و بعد از مدتی، برادران آن مرد بیچاره از او متنفر می‌شوند. این همیشه درست نیست، اما گاهی اوقات درست است.

و چقدر بیشتر دوستانش از او دور می‌شوند؟ خب، اینجا یک فرد نیازمند، کسی که فقیر است، و اساساً برادرش در نهایت، برای کمک به آنها مراجعه می‌کند و در آنجا مورد نفرت قرار می‌گیرد. و دوستانش از او دور می‌شوند چون او نیازمند است و از این جور چیزها. بنابراین، ضرب‌المثل‌ها، بعضی از ضرب‌المثل‌ها نمی‌گویند که اوضاع چگونه باید یا نباید باشد، بلکه می‌گویند که اوضاع همین است.

و بعضی از ما می‌گوییم که این خیلی بد است. این نباید اینطور باشد. اما امثال برمی‌گردند و می‌گویند، نه، نه، ما قرار است درباره زندگی واقعی به شما بگوییم.

این، این چیزیه که اتفاق می‌افته. این دقیقاً همون چیزیه که هست. خب، یه سری چیزها هم هست، حالا اینا جالبین.

بعضی وقت‌ها در مورد ضرب‌المثل‌ها، این حس شوخ‌طبعی به آدم دست می‌دهد و به آنها ضرب‌المثل‌های متناقض می‌گویند. یا، یک نفر هست به اسم ولفگانگ مایدر، که احتمالاً متخصص برجسته ضرب‌المثل در دنیا است. او به پنج یا ده زبان مختلف، نمی‌دانم، مطالعه می‌کند.

و بنابراین، او به ضرب‌المثل‌های روسی و همه این ضرب‌المثل‌های مختلف آلمانی و غیره، ضرب‌المثل‌های انگلیسی و همه اینها علاقه‌مند است. و او این فرهنگ لغت‌ها را درست می‌کند، ضرب‌المثل‌های آمریکایی. و او یک فرهنگ لغت حدود ۱۲۰۰ صفحه‌ای دارد، که تمام ضرب‌المثل‌های آمریکایی را جمع‌آوری می‌کند یا به ضرب‌المثل‌های آلمانی می‌پردازد و دوباره یک کتاب بزرگ، ضرب‌المثل‌های روسی و غیره و غیره جمع‌آوری می‌کند.

و بعد از اینکه ضرب‌المثل‌هایی از سراسر جهان را بررسی می‌کند، این مرد درک خیلی خوبی از چیستی ضرب‌المثل پیدا می‌کند. من می‌ترسم که بیشتر افرادی که در مطالعات کتاب مقدس ما شرکت می‌کنند، حتی نمی‌دانند ولفگانگ مایدر کیست، اگر اسمش را بگوییم، مایدر، هیچ‌کس او را نمی‌شناسد. و مشکل این است که او متخصص برجسته جهان در بررسی ضرب‌المثل‌هایی از سراسر جهان است.

آفریقا، کلی ضرب‌المثل تو آفریقا هست که استفاده می‌شه، و الان هم تو فرهنگ‌های مختلف استفاده می‌شه. این یارو ازشون خبر داره. باشه.

و کتاب‌های بسیار بسیار بزرگی در مورد ضرب‌المثل‌ها و فرهنگ‌های مختلف و نحوه عملکرد آنها نوشته است. بنابراین، او آنها را «ضرب‌المثل‌های تحریف‌شده» می‌نامد. و بنابراین، من فقط می‌خواهم با برخی از این ضرب‌المثل‌های تحریف‌شده که اتفاق می‌افتند، بازی کنم.

راستش را بخواهید، من از مثال‌های انگلیسی استفاده می‌کنم، مثال‌هایی که همه ما با آنها آشنا هستیم، اما فقط برای اینکه به شما نشان دهم که نوعی بازیگوشی در ضرب‌المثل‌ها وجود دارد. ضرب‌المثل همیشه اینطور نیست، این حقیقت الهی است که به ما می‌رسد، و بوم، اینجا در یک ضرب‌المثل است. این حقیقت الهی است، بنابراین جهانی و مطلق است.

این درست نیست. ضرب‌المثل‌ها اینطور کار نمی‌کنند. و بله، خدا از ضرب‌المثل‌ها و شعر استفاده می‌کند. شعر زیبایی در امثال وجود دارد.

اگر به امثال ۳۱ نگاه کنید، ببخشید که زیاده‌روی کردم، اما امثال ۳۱، یک شعر زیبا از زن پرهیزگار، فولکس واگن، زن پرهیزگار است. شعر بسیار زیبایی در آنها وجود دارد. و این شعر، شعری است. بنابراین، حروف به همین ترتیب به ترتیب حروف الفبا پایین می‌روند. و به همین دلیل است که ۲۲ آیه A، B، C، D الفبای دارد، چون حروف الفبا در آنجا ۲۲ آیه است.

به هر حال، چیزی که می‌خواهم بگویم این است که بله، نکات ادبی در زیبایی امثال وجود دارد، اما بیایید فقط یک مثال بزنیم.

تنها دخترم کوچک بود، ناتانیا هم کوچک بود. و بنابراین، من سعی کردم، من آدم سحرخیزی هستم و حالا فهمیدم که آدم‌های سحرخیز و آدم‌های شب بیدار وجود دارند و این دو هرگز به هم نمی‌رسند. بسیار خب

خب، من با یک آدم شب زنده‌دار جدی ازدواج کرده‌ام. او بین نیمه‌شب تا ۲ بامداد می‌خوابد. من یک آدم سحرخیز جدی هستم. بنابراین، ساعت ۵ تا ۸ صبح بهترین زمان برای من است. خب. خب، ما اینطوری دلمان تنگ می‌شود.

وقتی جوان هستید، از این چیزها خبر ندارید، اما بعد از اینکه ۵۰ سال با کسی زندگی می‌کنید، مثلاً من همسر او نهادینه DNA فوق‌العاده‌ای دارم، کم‌کم متوجه فقدان می‌شوید و نمی‌توانید آن را تغییر دهید. این در شده است. خب، دخترم، می‌خواستم او را بیدار کنم و بگویم، می‌دانی، باید برای رفتن به مدرسه بیدار شوی. و صبح‌ها حسابی سرحال هستی و از رختخواب بیرون می‌پری، و بوم، با تمام وجودت می‌روی.

و خب، من گفتم، اساساً این یک ضرب‌المثل است. «سحرخیز، کرم را می‌گیرد». همه می‌دانند که این یک ضرب‌المثل است. درست است. بنابراین، با کمی فشار در آن جهت همراه است. سحرخیز، کرم را می‌گیرد.

بنابراین، نکته این است که سحرخیز باشید، به موقع سر کار حاضر شوید و در واقع من قبلاً نیم ساعت زودتر سر کار می‌رفتم. بنابراین، شما مقدمات و وسایل لازم را دارید و می‌دانید، وقتی دیر می‌روید، اینگونه کار می‌کنید، حداقل همانطور که من کار می‌کردم. بنابراین، سحرخیز، کرم را به دست می‌آورد.

حالا دختر من در واقع تقریباً همه بچه‌های من از من باهوش‌ترند. اما به هر حال، دخترم، بدون هیچ مکثی، این را با عصبانیت به من گفت. اوه بله.

می‌خوای این ضرب‌المثل رو اجرا کنی، بابا؟ باشه. «پرنده‌ی سحرخیز کرم رو می‌خوره». برگشت سمتم. گفت، آره بابا، اما «موش دوم پنیر رو می‌خوره». «موش دوم پنیر رو می‌خوره». «پرنده‌ی سحرخیز کرم رو می‌خوره». اما موش دوم پنیر رو می‌خوره. «چه اتفاقی برای موش اول افتاد؟ بوم. تله. باشه.

خب، موش دوم پنیر را می‌گیرد. به عبارت دیگر، چیزی که او می‌گوید این است که بله، بله، اگر سحرخیز باشی کرم را می‌خوری، اما گاهی اوقات این موش دوم است که پنیر را می‌گیرد. لازم نیست همیشه اولین نفر باشی.

و خب، اگر او فقط یک شلاق زن باهوش است و ما با آن کمی خوش گذرانیم. او مرا سرنگون کرد و من از این خوشم نیامد.

اما به هر حال، این هم یکی دیگر. این یک ضرب‌المثل کلاسیک انگلیسی است. غیبت باعث می‌شود قلب، مهربان‌تر شود. و به این تصویر زیبا از غیبت نگاه کنید که وقتی کسی می‌رود و شما به نبودنش فکر می‌کنید، قلب مهربان‌تر می‌شود.

وقتی در مدرسه‌ی علوم دینی بودم. هم‌سرم در بوفالو بود و آنجا به مدرسه می‌رفت و غیبت باعث می‌شود قلب مهربان‌تر شود. بنابراین، شما نامه می‌نویسید، کارهایی انجام می‌دهید، و به دلیل جدایی فضا، غیبت باعث می‌شود قلب مهربان‌تر شود. و شما می‌گویید، بله، من این را می‌دانم.

یا اینکه «غیبت باعث سرگردانی قلب می‌شود.» حالا این برداشت متفاوتی از آن است. غیبت باعث می‌شود قلب بیشتر به هم علاقه‌مند شوند. وای. غیبت باعث سرگردانی قلب می‌شود. و چند موقعیت مثل این که دو نفر از هم جدا می‌شوند، می‌دانید، و از هم دور هستند، از هم جدا شده‌اند. ناگهان به نظر می‌رسد که او مورد توجه کسی قرار گرفته و او رفته است یا آن مرد رفته است و غیبت باعث سرگردانی قلب می‌شود. آیا با عاشق شدن و سرگردانی «بازی را متوجه می‌شوید؟»

و بنابراین، این چیزی است که مایدر و دیگران آن را ضرب‌المثل‌های تحریف‌شده می‌نامند، جایی که شما یک ضرب‌المثل را می‌گیرید و آن را به یک موقعیت جالب تبدیل می‌کنید. بنابراین، غیبت باعث می‌شود قلب، بیشتر به چیزی علاقه‌مند شود. بله. اما غیبت همچنین باعث می‌شود قلب سرگردان شود. یا به عبارت دیگر، از دیده، از دل می‌رود. «و بنابراین، وقتی اینگونه از هم جدا می‌شوید، از دیده، از دل می‌رود»

و خب، خب، می‌دانید، مردم راه‌های مختلفی را طی می‌کنند. خب، این دو ضرب‌المثل را دارید که به نوعی متضاد هستند، ضرب‌المثل‌های متضاد، ضرب‌المثل‌های پیچیده، و چیزهایی از این قبیل. خب، با این مثال‌های مدرن، هیچ‌وقت برای یادگیری پیر نیستید.

هیچ‌وقت برای یادگیری پیر نیستی. «با این حال، ضرب‌المثل دیگری هم هست که می‌گوید: «نمی‌توانی به یک سگ پیر ترفندهای جدید یاد بدهی.» خب. هیچ‌وقت برای یادگیری پیر نیستی، اما نمی‌توانی به یک سگ پیر ترفندهای جدید یاد بدهی. و بنابراین، این دو ضرب‌المثل را داریم که به نوعی با هم در تضاد هستند. و نکته این است که این ادبیات خردمندانه است.

شما انتظار چنین چیزی را دارید. شما این تضاد را می‌خواهید، چون این تضاد باعث می‌شود عمیق‌تر به زندگی فکر کنید و هیچ‌وقت برای یادگیری پیر نیستید. نمی‌توانید به یک سگ پیر ترفندهای جدید یاد بدهید. وقتی این تضادها با هم برخورد می‌کنند، باعث می‌شود عمیق‌تر به این فکر کنید که یادگیری در پیری به چه معناست.

و اگر الان این امکان وجود دارد، خود کتاب امثال این کار را انجام می‌دهد. و یک ویدیوی کامل در مورد امثال و ۵ وجود دارد که من منتشر کرده‌ام. و این را می‌گوید: «به احمق مطابق حماقتش پاسخ ندهید، مبدا ۴:۲۶ مانند او شوید. پس «به احمق مطابق حماقتش پاسخ ندهید، مبدا مانند او شوید.» بسیار خب. پس شما با

در حالی که جمله اول ممکن، X آنگاه، Y وقتی جای آنها را عوض می‌کنید و می‌گویید، اگر Y آنگاه X، اگر است درست باشد، هیچ تضمینی وجود ندارد که جمله دوم اصلاً درست باشد. بنابراین به این مغالطه است. منطقی می‌گویند. و شما نمی‌توانید این کار را انجام دهید.

بنابراین، باید مراقب باشید. اگر تربیت خوب باشد، پس فرزند خوبی خواهد بود. اگر تربیت خوب باشد، امثال ۲۲:۶، اگر تربیت خوب باشد، پس فرزند خوبی خواهد بود.

شما نمی‌توانید بگویید که اگر بچه‌ی خوبی است، پس حتماً آموزش خوبی دیده است. شما این را نمی‌دانید. بسیار خب.

این یک مغالطه منطقی در گزاره‌های اگر-آنگاه است که در حوزه منطق و فلسفه به خوبی روی آن کار شده است.

پس بگذارید این را به روش دیگری ثابت کنم. آیا نمونه‌هایی از والدین خوب وجود دارد که فرزندان بدی داشته‌اند؟ آیا نمونه‌هایی از والدین خوب وجود دارد که فرزندان بدی داشته‌اند؟ در کتاب مقدس، آیا نمونه‌هایی از والدین خوب وجود دارد که فرزندان بدی داشته‌اند؟ بسیار خب.

بگذارید یک مثال کلاسیک برایتان بزنم. می‌خواهم فصل اول، آیه دوم از کتاب اشعیا را بخوانم. این آیه به من کمک کرد چون وقتی کوچک‌تر بودم، به عنوان یک والد، کارهای اشتباه زیادی انجام دادم.

وقتی به گذشته نگاه می‌کنم، از آن اتفاقات پشیمان می‌شوم. کاش دوباره آن کارها را انجام می‌دادم. اما الان تقریباً اوضاع همین است.

بچه‌ها قفل شده‌اند. من قفل هستم. می‌توانیم صحبت کنیم و چیزهایی از این قبیل.

و من بچه‌های فوق‌العاده‌ای دارم، خیلی خیلی بهتر از آنچه لیاقتش را داشتم، عمدتاً به این دلیل که همسر واقعاً خوبی داشتم و او توانست بسیاری از کارهای نیمه‌تمامی را که متأسفانه رها کرده بودم، جبران کند. و از بسیاری جهات، نمی‌دانستم چه کار می‌کنم. از بسیاری جهات، به همین دلیل کتاب امثال را مطالعه کردم. چون می‌خواستم بچه بزرگ کنم و مطمئن نبودم چگونه این کار را انجام دهم.

و من می‌دانستم که این چیز واقعاً مهمی در زندگی من است. و بعد خرابکاری کردم. و به هر حال، این آیه به من کمک کرد.

بسیار خوب. اشعیا ۱:۲، خدا صحبت می‌کند. او می‌گوید: «ای آسمان‌ها بشنوید، ای زمین گوش فرا دهید. زیرا خداوند سخن گفته است.»

حالا این خداست که صحبت می‌کند. این یک «کول امر مر یهوه» است. این یعنی: «خداوند چنین می‌گوید».

بسیار خوب. زیرا خداوند سخن گفته است. او چه می‌گوید؟ «فرزندانی که من بزرگ کرده و بزرگ کرده‌ام. اما آنها علیه من شورش کرده‌اند.»

بگذارید دوباره آن را بخوانم. این جمله با توجه به این جمله بسیار مهم است: «کودک را در راهی که باید. برود تربیت کنید، وقتی پیر شد، از آن منحرف نخواهد شد.»

این خداست که صحبت می‌کند». فرزندان که من بزرگ و تربیت کردم «آیا خدا پدر کاملی است؟ بله، او هست». فرزندان که من بزرگ و تربیت کردم، اما آنها علیه من شورش کرده‌اند «بسیار خب. خدا والد کاملی است. و حتی فرزندانش هم گمراه شدند. اسرائیل در بیابان، و غیره، و غیره. بنابراین، باید در مورد تعمیم دادن چنین ضرب‌المثلی و مطلق کردن آن، مثلاً اینکه بگویید کودک را در راهی که باید برود تربیت کنید، مراقب باشید، و وقتی پیر شد، از آن منحرف نخواهد شد.

خدا می‌گوید من فرزندانم را تربیت کردم. هر کاری از دستم بر می‌آمد برایشان انجام دادم. آنها را از مصر بیرون آوردم. در وسط بیابان به آنها غذا دادم. از صخره برایشان آب بیرون آوردم و به روش‌های معجزه‌آسایی که قبلاً هرگز انجام نشده بود، برایشان روزی فراهم کردم.

و با این حال فرزندانم علیه من شورش کردند. و خدا با این کار دردی را که احساس می‌کند ابراز می‌کند. بنابراین، اشعیا ۱:۲ بسیار مهم است.

بنابراین، یک ضرب‌المثل یک وعده نیست و شما می‌توانید یک والد خوب و یک والد کامل باشید و در عین حال فرزندان سرکش داشته باشید. خدا خود را در آن موقعیت یافت.

حالا، آیا ممکن است کسی پدر یا مادر بدی باشد و فرزند خوبی تربیت کند؟ شما می‌گویید، نه، من در این مورد چیزی نمی‌دانم.

آیا نمونه‌هایی از والدین بد وجود دارد که فرزند خوبی تربیت کرده باشند؟ در مورد شائول و یوناتان به من بگویید. شائول در عهد عتیق به عنوان پادشاه اسرائیل منصوب شد. اولین پادشاه اسرائیل، هزار سال قبل از میلاد، قبل از داوود، وجود داشت.

و سپس او شروع به تعقیب داوود می‌کند و سعی می‌کند داوود را بکشد، زیرا داوود پس از او توسط خدا مسح شده بود، زیرا در چندین موقعیت، چند موقعیت، با سموئیل اشتباه کرد. و حالا در مورد یوناتان، پسر شائول، به من بگویید. چند نفر در عهد عتیق وجود دارند که مانند جواهرات هستند.

من عاشق عهد عتیق هستم چون عهد عتیق آن را همانطور که هست روایت می‌کند. و بنابراین حتی داوود، مردی که پیرو قلب خود خداست، مشکلات بسیار بسیار بزرگی و شرارت‌های بزرگی را که مرتکب شده نشان می‌دهد. سلیمان، خردمندترین مردی که تا به حال زیسته است، به دلیل حماقتش با همسران و صیغه‌های مختلف در اول پادشاهان ۱۱، مرتکب اشتباه می‌شود و پادشاهی به ۱۰ قبیله و دو قبیله تقسیم می‌شود.

بنابراین، چیزی که من می‌گویم این است که کتاب مقدس از نشان دادن زگیل‌ها روی تقریباً ابراهیم و داشتن مشکلاتش و موسی و مشکلات و چیزهای دیگر ابایی ندارد. و بنابراین، تقریباً همه قهرمانان کتاب مقدس زگیل یا هر چیز دیگری دارند، با این حال، شما می‌خواهید این را در فرهنگ ما بگویید، حالا که اوضاع بد بوده است. بسیار خب.

حالا، چند مثال که به نوعی مثال نقض هستند، یوسف است. اولاً، همه سعی می‌کنند در یوسف تکبر پیدا کنند. مطمئن نیستم که منظور از تکبر در باب‌های آخر پیدایش همین باشد، اما یوسف واقعاً یک گوهر بود.

دانیال هم یکی دیگه از اون آدماست که مثل دینامیت می‌مونه، آدم فوق‌العاده‌ایه. اما یه نفر هست که اغلب ازش غافل می‌شن، یوناتان، پسر شائول. و من بهش نگاه می‌کنم و می‌گم، خدای من، این یارو فوق‌العاده‌ست.

او دوست داوود بود. و وقتی داوود به جای یوناتان مسح می‌شود و می‌گوید، هی پسر، شائول پادشاه است، من نفر بعدی در صف هستم، داوود، از اینجا برو. من نفر بعدی در صف هستم.

یوناتان ردایش را درمی‌آورد و به داوود می‌دهد، که نمادی از داوود است، تو آن مرد هستی. خدا تو را برگزیده. تا پادشاه اسرائیل باشی. و یوناتان، به نظر نمی‌رسد که هیچ حسادتی در کار باشد.

هیچی، فقط یک حمایت زیبا، حمایت یوناتان از داوود. و بنابراین، یوناتان به مقابله با فلسطینیان می‌رود. او. و زره‌پوشش بیرون می‌روند و از این وادی سوئیت، صخره‌ای چند صد فوتی، بالا می‌روند.

آنها بالا رفتند و دیدند که بیست فلسطینی آنجا هستند و آماده‌اند تا سرشان را از بدنشان جدا کنند. یوناتان می‌جنگد. او یک جنگجوی بزرگ است و دو نفر، بیست فلسطینی و از این جور چیزها را شکست می‌دهند.

بنابراین، یوناتان شخصیتی جنگجو دارد و به خدا توکل می‌کند. اگر خدا بخواهد ما را به دست آنها بسپارد. این کار را خواهد کرد. اما اگر این اتفاق بیفتد، ما به آنجا خواهیم رفت و آنها را بیرون خواهیم کرد.

او به خدا توکل کرد و رفت و آنها را بیرون کرد. بنابراین، یوناتان مرد بزرگی با ایمان، مرد بزرگی با شجاعت، مرد بزرگی با شهامت و فقط یک دوست خوب بود. منظورم این است که، دیوید و یوناتان، شما دوستی را اینگونه نمی‌بینید.

دو نفر واقعاً، واقعاً دوستی نزدیکی دارند. داوود وقتی یوناتان به همراه پدرش کشته می‌شود، گریه می‌کند. اگر به کتاب اول پادشاهان نگاه کنید، فلسطینی‌ها او را می‌کشند.

این اول پادشاهان نیست، دوم سموئیل است. به ابتدای دوم سموئیل نگاه کنید، جایی که داوود سوگواری می‌کند، او برای شائول و یوناتان مدح می‌گوید. و یوناتان یک برنده است.

سائول برای یک پدر واقعاً احمق بود. جانانان مثل یک جواهر از آب درآمد. بنابراین، ممکن است یک پدر و مادر بد، فرزند خوبی تربیت کنند.

نمونه‌های دیگری از والدین خوب وجود دارد. به عبارت دیگر، والدین اصلاً در این کار دخیل نیستند. من به کلارنس توماس فکر می‌کنم که اکنون در دیوان عالی کشور ماست و مرد فوق‌العاده‌ای است.

الان داره میاد دنبال یه انتقاد. واقعاً بی‌مورده. اما کلارنس توماس رو پدر بزرگ و مادر بزرگش بزرگ کردن.

بنابراین، پدر بزرگ و مادر بزرگ مداخله کردند، این شخص را از فقر و مشکلات بزرگ کردند، و حالا او دهه‌هاست که در دیوان عالی کشور است. کلارنس توماس، چه نمونه فوق‌العاده‌ای از والدینی که کارشان را انجام نمی‌دهند. من از همه جزئیات خبر ندارم.

یه کتاب در موردش هست و چیزهایی از این قبیل. احتمالاً ارزش خوندن داره چون اون یه جواهره. اما پدر بزرگ و مادر بزرگش بزرگش کردن.

در کتاب مقدس، یوآش از دست عتلیا فرار می‌کند و یوآش توسط کاهنی به نام یهویداع در فصل یازدهم کتاب دوم پادشاهان بزرگ می‌شود. بنابراین یهویداع، کاهن، یوآش را بزرگ می‌کند و سپس یوآش به پادشاهی می‌رسد. این به دلیل آموزش‌های آن کاهن بود که برای او بسیار بسیار مفید بود.

بعضی وقت‌ها هم تربیت فرزند مختلط است. من دوستی دارم که آن موقع داشت دانشگاه می‌رفت و می‌آمد و با هم صحبت می‌کردیم. شوهرش الکی بود.

او دو بچه داشت و یک روز مست به خانه آمد و یک تابلوی دو در چهار برداشت و آن را از دیوار رد کرد روز بعد، صبح که از خواب بیدار شد، شروع به ناله کردن سر بچه‌ها کرد، که آن تابلوی دو در چهار را از دیوار رد کردند و شروع به ناله کردن سر بچه‌ها کرد، در حالی که او کسی بود که این کار را کرده بود. بنابراین، او باید با این موضوع روبرو شود و مجبور بود با آن دست و پنجه نرم کند.

بنابراین، او واقعاً در حال تقلا بود. بنابراین، ممکن است که والدین، شما یک والد دارید که سعی می‌کند کار درست را انجام دهد و والد دیگر که واقعاً خرابکاری می‌کند. به هر حال، مثال دیگری از چارلز پین در یک کانال تجاری تلویزیون است.

باز هم، او توسط مادرش بزرگ شد چون پدرش فرار کرد. بنابراین، موقعیت‌های زیادی از این دست وجود دارد. حتی من به دختر خودم فکر می‌کنم که در آن، به هر حال، پدرش فرار می‌کند و اصلاً درگیر زندگی بچه نمی‌شود، اما بچه تبدیل به یک گوهر می‌شود، بنجامین، و چیزهایی از این قبیل.

بدترین مشکل این است که او به دانشگاه ایالتی اوهایو رفته است، اما من این را خیلی به او ایراد نمی‌گیرم. به هر حال، ممکن است مادر فرزندی را بزرگ کند و پدر از او جدا شود یا برعکس، و در نتیجه فرزند خوب و بعضی از آنها بد از آب درآیند. بنابراین، زندگی پیچیده است و باید مراقب باشید.

زندگی پیچیده است. ضرب‌المثل‌ها بیشتر حال و هوای تک‌بعدی دارند. بنابراین گاهی اوقات زمان‌بندی درست از آب در نمی‌آید.

شما بچه را درست آموزش می‌دهید، زمان‌بندی می‌کنید که چه زمانی بچه پیر می‌شود، با این حال، بچه هرگز پیر نمی‌شود. او با ماشین تصادف می‌کند یا با چند نفر از دوستانش بیرون می‌رود و آنها تصادف می‌کنند و بچه کشته می‌شود، بنابراین او هرگز پیر نمی‌شود. بنابراین، شما اینجا عامل زمان‌بندی را هم دارید.

ممکن است یک بچه را درست تربیت کنید، اما زمان‌بندی درست نباشد، همه چیز را خراب می‌کند. یک ولگرد در مسیر اشتباهش می‌میرد. بنابراین، بچه ولگرد می‌شود، ولگردی می‌کند و ولگردی می‌کند، و بعد ناگهان، به فنتانیل یا چیزی شبیه آن، یا مواد مخدر معتاد می‌شود، و بعد بوم.

بعدش دیگه توبه‌ای در کار نیست، وقتی برای این کار نیست، بچه آخرش می‌میره یا یه چیزی شبیه به این. یه بچه‌ی وحشی، چند نفر از ما بچه‌ای رو می‌شناسیم که وقتی کوچیک‌تر بوده وحشی بوده؟ اونا وقتی کوچیک‌تر بودن وحشی بودن و یه جورایی رام‌نشدن، و وقتی پیر می‌شن، اوضاع رو برعکس می‌کنن. خب، من مثال‌هایی دارم، احتمالاً پولس رسول هم همینطور بوده.

وقتی جوان‌تر بود، کلیسا را آزار می‌داد و استیفان جلوی چشمش می‌مرد و چیزهایی از این قبیل. بعد شمعون غیور را داریم که او هم یکی از حواریون است. شمعون غیور، او قبلاً بود، او یک غیور بود، با عیسی ملاقات کرد و عیسی زندگی او را تغییر داد.

به مردی به نام پالی فکر می‌کنم که همسرم قبلاً از او نگهداری می‌کرد. پدرش یکی از باهوش‌ترین مردانی است که تا به حال در زندگی‌ام دیده‌ام و یکی از آدم‌های واقعاً خوب است، اما پسرش واقعاً به مواد مخدر اعتیاد پیدا کرد و برای مدتی گمراه شد. اما ناگهان، او حالا برگشته و فقط یک مرد مسیحی پر جنب و جوش است.

دوست دارم بگویم مرد جوان، اما او دیگر واقعاً آنقدرها هم جوان نیست. برادر خودم ده سال از عمرش را صرف مصرف ماری‌جوانا و چیزهایی از این قبیل کرد. بخش بزرگی از زندگی‌اش را از دست داد.

برادر کوچک‌ترم، که از من باهوش‌تر است، اگر می‌خواست می‌توانست برای دکترا ادامه تحصیل دهد. او همچنین می‌توانست یک دهنده در سطح جهانی و چیزهایی از این قبیل باشد. اما او در جوانی خیلی بی‌ادب بود.

بعدش یه دوره ده ساله اونجا گذشت و اوضاع خراب شد و بعد اون اوضاع رو درست کرد و اوضاع رو سر و سامان داد و در نهایت معاون رئیس سیستم مترو در یکی از شهرهای بزرگ اینجا شد.

یه پسری رو هم یادمه که تازه باهاش آشنا شدم و در واقع تازه از منطقه سنت لوئیس برگشتم. اسمش جکه، و جک یه آدم مسن‌تره. قبل از اینکه واکسن فلج اطفال بزنن و یکی از پاهاش فلج اطفال گرفت. خب معلوم شد که جک با آدم‌های بدی می‌چرخید. خب، وقتی به دوران نوجوانی‌اش رسید، با این پسرهایی می‌چرخید که واقعاً خوب نبودند.

تقریباً همه آن بچه‌ها به نحوی سر از زندان درآوردند. این یک جرم جدی و از این جور چیزها است. چون پایش فلج اطفال داشت، در خانه ماند و کتاب خواند و باهوش شد.

بنابراین، این واقعیت که فلج اطفال یکی از بدترین اتفاقاتی بود که تا به حال برای او افتاده بود، تبدیل به یکی از بهترین اتفاقات شد، زیرا در آن زمان او قادر نبود بیرون برود و تمام کارهای گروهی که دوستانش در آن زمان انجام می‌دادند را انجام دهد و جان خود را نجات داد. پس او اکنون مرد عاقلی نیز هست. متوجه منظورم هستید؟ زندگی پیچیده است.

زندگی می‌تواند به یک سمت و سوی دیگر برود و شما باید در این مورد مراقب باشید. حال، با توجه به این موضوع، و اساساً آنچه که تا اینجا سعی در گفتنش دارم، فقط خلاصه آن، یک ضرب‌المثل یک وعده نیست. قرار نیست برخی از ضرب‌المثل‌ها به عنوان گزاره‌های مطلق جهانی در نظر گرفته شوند.

بعضی وقت‌ها این را همین‌طور که هست توصیف می‌کنند. نمی‌شود ضرب‌المثل را برعکس کرد. بچه را در مسیری که باید برود تربیت کن، وقتی پیر شد از آن منحرف نمی‌شود. نمی‌شود این را برعکس کرد و گفت. خب، اگر از آن منحرف نشده، پس حتماً درست تربیتش کرده‌ام. این لزوماً درست نیست.

این در واقع یک مغالطه منطقی است. بنابراین، باید در مورد این نوع چیزها مراقب باشید. عوامل زیادی در زندگی یک کودک وجود دارد که ممکن است او را در مسیر خوبی یا بدی قرار دهد.

این یک ضرب‌المثل است. بنابراین، در آموزش ضرب‌المثل، شما می‌خواهید فرزندان را به خوبی تربیت کنید، اما عوامل بسیار دیگری نیز می‌توانند دخیل باشند. دوستی‌ها، تمایلات درون کودک و انواع و اقسام چیزهای دیگر نیز دخیل هستند.

حتی پویایی درون خانواده، من چهار فرزند داشتم، و این پویایی تقریباً مثل این بود که برخی از آن بچه‌ها در خانواده‌های کاملاً متفاوتی بزرگ شده بودند، اما با این حال همه آنها فرزندان من هستند و در خانه من

بزرگ شده‌اند. اما هر یک از این چهار نفر تجربه بسیار متفاوتی در خانواده خودمان داشتند. بنابراین، چیزی که می‌گوییم این است که در مطلق کردن یک ضرب‌المثل مراقب باشید.

اما در ادامه، می‌خواهیم بررسی کنیم که تربیت کودک به شیوه‌ای که باید پیش برود به چه معناست؟ بنابراین، به این سه مورد خواهیم پرداخت. تربیت کردن به چه معناست؟ آن کلمه چیست؟ هَنک به چه معناست؟ کودک چیست؟ در واقع اصطلاح نار است. آیا کودک واقعاً به معنای فرزند است؟ و آیا در مورد تربیت کودک خردسال صحبت می‌شود یا چیز دیگری؟ و سپس در مورد شیوه‌ای که باید پیش برود، کلمه «باید» واقعاً در زبان عبری وجود ندارد.

بنابراین، ما در این سه حوزه، آموزش، کودک، و مسیری که باید طی کند، مواردی را برای بررسی داریم. و می‌خواهیم در ادامه به آن پردازیم. با «آموزش» شروع خواهیم کرد.

خب، حالا که امثال ۲۲:۶ را از نظر ژانر ادبی و اینکه با امثال چه کارهایی می‌توان و چه کارهایی نمی‌توان انجام داد، معرفی کردیم، بیایید به بررسی کلمات پردازیم، سه بررسی مختلف کلمات. حالا به اولین مورد یعنی هَنک، می‌پردازیم که معمولاً به معنای «تربیت کردن» کودک در راهی که باید برود، ترجمه می‌شود. بنابراین، «تربیت کردن» است.

و ما این سوال را مطرح خواهیم کرد که آیا «آموزش دادن» است؟ یا اینکه «آغاز کردن» اولین کاربرد «یا وقف کردن» تا جایی که به معنای آن مربوط می‌شود، است؟ و بنابراین، بسیار خوب، ترجمه «آموزش یافت می‌شود». بنابراین، در NLT و TEV، ESV، RSV، NASV، «در نسخه شاه جیمز، نسخه ترجمه معمولی که در اکثر ترجمه‌های مدرن استفاده می‌شود، «آموزش دادن» است. مشکل این است که کلمه هَنک فقط پنج بار در عهد عتیق استفاده شده است.

بنابراین، ما پنج یا چهار مورد دیگر از آن داریم که باید معنای یک کلمه را با کاربرد آن در متن مشخص کنیم. و بنابراین، ما چهار مثال دیگر از آن داریم و سپس این پنجمین مورد است.

King، ESV، پس چگونه باید ترجمه شود وقتی فقط پنج بار در عهد عتیق استفاده شده است؟ برای مثال آن را اینگونه می‌خوانند: «کودک را در راهی که باید برود تربیت کنید. و حتی وقتی پیر NRSV و James نیز آن را به طور مشابه برداشت می‌کند، اما می‌گوید: «فرزندان NLT». شد، از آن منحرف نخواهد شد خود را هدایت کنید»، «فرزندان خود را به راه راست هدایت کنید، و وقتی بزرگتر شدند، آن را ترک نخواهند می‌گوید، کمی متفاوت است NIV. کرد». بنابراین ایده مشابهی وجود دارد، تربیت کنید، هدایت کنید.

می‌گوید شروع کنید، «کودکان را در مسیری که باید بروند، قرار دهید. و حتی وقتی پیر شدند NIV. ببخشید». از آن منحرف نخواهند شد.

از این نظر NIV، و بنابراین، به دنیا آوردن یک کودک کمی با تربیت او متفاوت است. و بنابراین، در واقع پیشنهاد شده است، نگاهی hanak جالب است. حالا، اول از همه، به معانی مختلفی که برای این کلمه می‌اندازیم.

یا برای آموزش دیدن، یا خواهیم دید که آیا احتمالات دیگری هم وجود دارد یا خیر. بنابراین، مورد اول به BDB نوعی به ریشه عربی «حنکه» برمی‌گردد که به معنای تحریک میل و رغبت است. فرهنگ‌های لغت این شکل امری را که در اینجا در امثال ۲۲:۶ استفاده شده است، به عنوان Baumgartner و Koehler یک مفعول از ریشه اسمی «میل و رغبت» در نظر می‌گیرند.

، نیز مرتبط است، که به معنی کام دهان، لثه یا ریشه دهان hake بنابراین، میل و آنها، این کلمه با کلمه است. و این تصویر از زنان عرب استفاده می‌شود که عسل می‌گیرند، آن را روی hake، hanak، hanak کام کودک، با روغن و خرما، خوب، روغن زیتون و خرما مخلوط می‌کنند، قبل از اینکه، hanak، لثه‌ها شروع به مکیدن کند تا برای کودک خوش طعم‌تر شود، می‌مالند.

بنابراین، تربیت کودک اساساً به معنای تحریک میل با استفاده از این نوع عسل و مربای خرما و قرار دادن آن روی سقف دهان کودک است تا کودک مکیدن را یاد بگیرد. بنابراین، میل را در کودک ایجاد کنید. و این یکی از نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد چگونه این کلمه بر اساس یک ریشه عربی برای تحریک میل گرفته شده است.

و خوب است که میل و اشتیاق را در فرزندان تحریک کنید. ما با این موضوع مخالف نیستیم. اما آیا این کلمه به این معنی است؟ و آنها می‌گویند که این با این واقعیت که این کلمه «آل پی داراکو» است، تأیید می‌شود، مطابق با دهان راه او.

و پی در آنجا به عنوان دهان استفاده می‌شود و بنابراین می‌گویند نوعی دهانی بودن در آن وجود دارد. و به این برمی‌گردد که چیزهای شیرین و آبدار را روی کام کودک قرار می‌دهند تا آنها را وادار به مکیدن بهتر کند. و بنابراین این با استفاده از کلمه پی، طبق روش او، مطابق با دهان روش او تأیید می‌شود.

«با این حال، در خروج ۲۷:۳۴، متوجه می‌شویم که این اصطلاح «آل پی» به معنای «مطابق با این کلمات است. بنابراین، در این کاربرد دیگر هیچ کاربرد کام یا دهانی وجود ندارد. امثال یا تثنیه ۱۰:۱۷ و ۱۱ نیز از آل پی «استفاده می‌کنند و به معنای «مطابق آنچه آنها اعلام می‌کنند» یا «مطابق با دستورالعمل‌ها» است».

به معنای «بر دهانه‌ی راه»، یعنی در دهان قرار دادن نیست. این al pi و بنابراین، هر دو کاربرد دیگر این فقط، رک و پوست کنده بگویم، یک اصطلاح است و باید مراقب باشید. نمی‌توانید اصطلاحات را بردارید و آنها را از هم جدا کنید.

و بنابراین هیچ تثبیت شفاهی در هیچ یک از کاربردهای این کلمه وجود ندارد. بنابراین این یک استدلال واقعاً قوی نیست. شما باید هنگام پرش از یک ریشه عربی، آمدن و آوردن آن به عبری و مواردی از این دست، به ریشه‌شناسی آن نیز دقت کنید.

کاربرد و زمینه، معنا را تعیین می‌کنند، نه ریشه‌شناسی. و بنابراین، باید در کاربرد و زمینه بسیار مراقب باشید. مشکلات ریشه‌شناسی آشکار است.

اگر من به همسر بگویم عزیزم، تو به معنای واقعی کلمه بامزه هستی. خب، معنای اصلی کلمه بامزه به معنای پاهای کمانی بود. اما وقتی امروز از کلمه بامزه برای همسر استفاده می‌کنم، منظورم این نیست.

بسیار خب. بنابراین، ریشه‌شناسی معنی را تعیین نمی‌کند. کلمات در طول زمان تغییر می‌کنند.

بعضی وقت‌ها چیزی که به آن تبدیل شده‌اند به چیزی که قبلاً تبدیل شده ربطی ندارد. این یکی را هم جالب می‌دانم. ایموجی.

همسر من ملکه ایموجی است. حداقل بچه‌های من این را می‌گویند. و این یک کلمه انگلیسی ایموجی نیست.

خب، شما می‌گویید ترکیب احساسات و آیکون می‌شود شکلک. و، اما در واقع این کلمه ایموجی است. و می‌توانید کلمه احساسات را آنجا ببینید، اما این کلمه درست نیست.

به معنی Emoji به معنی تصویر و E خب. در واقع، این کلمه از یک کلمه ژاپنی گرفته شده که در آن شخصیت است. بنابراین، اساساً یک تصویر شخصیت است. این کلمه در سال ۱۹۹۹ توسعه یافت و حدود داریم و Emoji سال ۲۰۰۸ توسط آیفون اپل رواج پیدا کرد. بنابراین، در اینجا ما یک اصطلاح مدرن به نام می‌توانید ببینید که در انگلیسی می‌توانید به احساسات پردازید، اما هیچ ربطی به آن ندارد زیرا اساساً ریشه ژاپنی دارد. بنابراین، باید مراقب باشید.

ریشه‌شناسی معنی را تعیین نمی‌کند. مجموعه‌ای کامل از آنچه که آنها فرهنگ لغت عهد جدید عهد جدید می‌نامند، وجود داشت که اساساً به این TDNT Theological Dictionary of the New Testament دلیل تعطیل شد که آنها تا حد زیادی بر ریشه‌شناسی و کاربرد آن در متن تکیه می‌کردند. متن معنی را تعیین می‌کند.

زمینه، معنی آن را تعیین می‌کند. بنابراین، آن چیز تحریک میل، می‌خواهم آن را به تعویق بیندازم. احتمالاً. احتمالاً این درست نیست.

خب. حالا منظور از تربیت، پرورش، راهنمایی و تربیت کودک از نظر اخلاق و خرد است. و این به زیبایی با امثال سلیمان و این آموزش، تربیت و تربیت کودک همخوانی دارد.

بارها در امثال، سن پسر چند سال است، با این حال، در امثال؟ خب. امثال به عنوان پدر خطاب می‌شود به پسر گوش بده، به نصیحت پدرت گوش کن، به تعلیم مادرت توجه کن. و به همین ترتیب، پدر اغلب در کتاب امثال و امثال ۱۳:۲۴ خطاب به پسرش می‌گوید، هر که نیزه می‌زند از پسرش متنفر است، اما کسی که او را دوست دارد، در تأدیب او کوشا است.

و بنابراین باید پرسید، سن پسر در امثال چند سال است؟ و ما وقتی به این سوال رسیدگی می‌کنیم، وقتی به اصطلاح «نار» می‌رسیم که به معنی کودک است، به آن خواهیم پرداخت. کودک چند سال دارد؟ سن نار در کتاب امثال چند سال است؟ و بعداً به آن خواهیم پرداخت، اما کسی که چوب را نیزه می‌زند از پسرش متنفر است. سن پسر در کتاب امثال چند سال است؟ امثال ۱۸:۱۹، پسر خود را تأدیب کن زیرا امیدوی هست.

بنابراین، کتاب امثال مکرراً در مورد تأدیب و تربیت پسر بحث می‌کند. حال، سؤالی که داریم این است که این پسری که اینجا مورد بحث قرار می‌گیرد چند ساله است؟ اما، تربیت کودک و مفهوم تأدیب، پرورش و این نوع چیزها برای تربیت به عنوان یک نیاز برای تربیت کودک، در فرهنگ ما که در آن، می‌دانید، به تأدیب نیاز داریم، آشکار است. ما والدین غایب داریم، والدین پرمشغله داریم، والدین هلیکوپتری داریم، مادران بیری داریم، می‌دانید، با توجه به آنچه اکنون در مدارس ما اتفاق می‌افتد، اکنون مادران خرسی داریم.

و من خدا را شکر می‌کنم به خاطر مامان خرس‌هایی که واقعاً از فرزندانشان در برابر اتفاقات اخیر مدارس ما دفاع می‌کنند. و بزرگ کردن بچه‌ها، بچه‌ها با صفحه نمایش تلفن و تیک‌تاک و انواع چیزهایی که بچه‌ها را آشفته می‌کند، رک و پوست کنده، و افسرده می‌کند، بچه‌ها افسرده می‌شوند و از این قبیل چیزها، با صفحه نمایش به جای والدین بزرگ می‌شوند و عشق و پرورش یک والدین خوب. تنها مرجع برای آموزش به خودی خود از زبان آرامی آمده است و این آموزشی برای یک روز روزه کفاره است.

برای آموزش، و Hanak بنابراین، روز کفاره یا یوم کیپور، و این در زبان آرامی استفاده می‌شود، این کلمه کاربرد متأخری دارد و چیزهایی از این قبیل. بنابراین، دوباره، وقتی احتیاط می‌کنم، باید بگویم که بیش از حد معمولاً زمانی استفاده می‌شوند که Lamad به این شکل استفاده نمی‌شود. مترادف‌های عبری مدرن مانند می‌خواهید چیزی را به کسی یاد بدهید یا یاد بگیرید.

در زبان عبری مدرن Hinuk، کلمه، education، apprentice، pupil با وجود اصطلاحات انگلیسی مانند است. بنابراین عبری مدرن این کلمه را با این نوع رنگ و بوی آموزشی به خود می‌گیرد education به معنای به خوبی با این کاربرد مدرن مطابقت دارد train up، بنابراین.

سوال این است که بله، خب، در عبری مدرن هم به همین شکل استفاده می‌شود. آیا واقعاً در عبری باستان همین معنی را داشته است؟ و باید مراقب باشیم که عبری مدرن را با هم اشتباه نگیریم. من تازه وقتی واقعاً در اسرائیل بودم فهمیدم که معمولاً برای سلام و خداحافظی در عبری از کلمه شالوم استفاده می‌شود.

وقتی می‌گویی شالوم، یعنی سلام. وقتی می‌گویی خداحافظ، می‌گویی شالوم و از این جور چیزها. حالا، وقتی آنجا بودم، فهمیدم که شالوم هنوز هم به معنی سلام است. وقتی می‌خواهی به زبان عبری مدرن خداحافظی کنی، می‌گویی «بای بای». و من کمی از این بابت ناراحت شدم. به عبارت دیگر، انگلیسی وارد این ماجرا شده است.

یادم می‌آید یک بار داشتم با یک مغازه‌دار صحبت می‌کردم، می‌خواستم یک کاست بخرم. کسی می‌داند کاست دیگر چیست؟ این چیزهای کوچک که رویشان قرقره داشتند و رویشان قرقره‌هایی با این نوار مغناطیسی بود که پخش می‌شد. و بعد به آنها گوش می‌دهید، مثل سی‌دی‌ها یا کاری که امروز در اسپاتیفای یا پاندورا انجام می‌دهید، جایی که موسیقی را پخش می‌کنید، اما قبلاً آن را روی این کاست‌ها داشتید و یک پخش‌کننده کاست می‌گذاشتید.

خب، من دارم سعی می‌کنم به کاست بگیرم. و بنابراین، دارم سعی می‌کنم برای این یارو به عبری توصیفش کنم. عبری من خیلی خوب نبود، اما سعی کردم این دستگاه رو براش توصیف کنم، با این چیزی که تو گوشت می‌چرخه و از این جور چیزا.

و از فروشگاه بیرون رفتم و بالاخره چیزی که لازم داشتم را گرفتم، اما از فروشگاه بیرون آمدم و ناگهان کسی گفت، اوه، منظورت کاستیم بود، کاستیم، جمع کاست‌ها. و این همان چیزی است که می‌خواستی. بنابراین، اگر فقط کلمه کاست را گفتم، به عبارت دیگر، چون یک کلمه انگلیسی به عبری مدرن آمده بود.

بنابراین، باید مراقب عبری مدرن و چیزهای دیگر باشید. و چیزهای جالبی وجود دارد که می‌توانید در مورد، چگونگی تغییر زبان‌ها در طول زمان و اینکه چگونه انگلیسی امروزی حتی بر عبری تأثیر می‌گذارد، فکر کنید. که اتفاقاً باعث نگرانی من است. برای آموزش.

چرا اگر قرار است فقط در مورد آموزش و پرورش صحبت کنید، از یک کلمه پرکاربرد برای آموزش یا تعلیم «استفاده نمی‌کنید؟ گفتیم که «لاماد» اغلب برای آموزش دادن یا آموزش دادن استفاده می‌شود». مسار. کلمه دیگری برای آموزش است.

یدا و حتی تورات برای آموزش و چیزهایی از این قبیل استفاده می‌شود. بنابراین، یدا به معنای دانستن، آموزش دادن به روش‌های مختلف، یادگیری است. بنابراین، کمی عجیب است که آنها از این کلمه استفاده می‌کنند. که فقط پنج بار در کل عهد عتیق استفاده شده است.

همچنین مراقب انباشتن معانی و گرفتن معانی باشید، خب، شما می‌گویید که آن یکی شیرین بود و تمایلی برای یادگیری ایجاد می‌کنید و سپس آن دو را کنار هم قرار می‌دهید و می‌گویید، خب، ما می‌خواهیم آن را نشان دهیم و اگر از ما استفاده کنید، همه آنها را کنار هم قرار می‌دهید. این یک روش بد برای انجام معناشناسی است و شما نمی‌خواهید این کار را انجام دهید. و بنابراین مراقب انباشتن معانی و چیزهای ناامیدکننده باشید.

بنابراین، بیایید اکنون به کلمه «حَنَک» نگاهی بیندازیم، پنج باری که در عهد عتیق استفاده شده است، و ببینیم آیا چهار بار دیگر می‌تواند به ما در تعیین نحوه استفاده از این کلمه در آموزش کودک به روشی که باید پیش برود، کمک کند. بنابراین، در آیه ما در امثال، چهار مورد دیگر از کلمه «حَنَک» وجود دارد که در وقف و شروع استفاده از ساختمان‌ها استفاده می‌شود. بنابراین وقف به معنای وقف کردن یا شروع استفاده از ساختمان یا شروع استفاده از آن است.

و اولین استفاده از ساختمان‌ها وجود داشته است. بنابراین، برای مثال، در امثال ۲۰ آیه پنج، یا متاسفم تثنیه، تثنیه فصل ۲۰ آیه پنج، استفاده اولیه از خانه، استفاده اولیه از خانه یا حَنَک، استفاده اولیه از خانه دلیلی است برای اینکه یک مرد به جنگ نرود، مبدا کسی اول از خانه استفاده کند و او نتواند از آن استفاده کند. بنابراین، می‌گویید که شما اساساً یک تعویق در سربازی دریافت می‌کنید، یک تعویق در اینجا به این دلیل است که شما هرگز در خانه خود زندگی نکرده‌اید.

و بنابراین شما هرگز اولین استفاده از خانه را انجام نداده‌اید. این یک خانه جدید است. و بنابراین، شما یک تعویق دریافت می‌کنید.

بگذارید آیه را برای شما بخوانم. تثنیه فصل 20 آیه پنج. سپس مأموران با مردم صحبت کنند و بگویند: آیا کسی هست که خانه جدیدی ساخته باشد و آن را وقف نکرده باشد؟ کلمه وقف وجود دارد.

را ترجمه NIV همگی وقف یا ترجمه‌های NRSV و NAB، NLT، ESV King James نسخه‌های کرده‌اند که در آن شروع به زندگی می‌کند. و من فکر می‌کنم که در واقع احتمالاً در این زمینه خاص، این کنید، در آن زندگی کنید NIV دقیق‌تر است. شروع به زندگی در

، بگذارید به خانه‌اش برگردد، مبدا در جنگ بمیرد و مرد دیگری خانه‌اش را وقف کند یا در آن زندگی کند. شروع به زندگی در آن کند. خیلی ساده، وقف. فکر نمی‌کنم نکته این باشد که خانه وقف نشده است.

شما خانه را وقف می‌کنید، می‌دانید، آب می‌پاشید یا یک بطری شامپاین روی آن می‌ریزید یا کاری شبیه به این. نکته این نیست. باشد.

اینکه در مراسمی که ده دقیقه طول می‌کشد تقدیم نشده است. باشد. بلکه اولین استفاده از آن برای زندگی در آن است، اولین کسی باشید که در آن زندگی می‌کند، زندگی کردن در آن را شروع می‌کند.

به نظر می‌رسد بیشتر نکته این است که آن مرد هرگز در خانه‌اش زندگی نکرده است. او فقط خانه را ساخته است، بگذارید در خانه‌اش زندگی کند. می‌دانید، در غیر این صورت، او به جنگ می‌رود.

او به خانه‌ای که ساخته و خانه‌ی کس دیگری در آن فکر خواهد کرد. بنابراین، فکر می‌کنم این اولین کاربرد می‌گوید شروع به زندگی کردن در آن است. بنابراین، این دو بار در تثنیه ۵: ۲۰ از NIV یا همانطور که there استفاده شده است there.

حال دو ارجاع دیگر در واقع از وقف معبد، معبد سلیمان، اول پادشاهان ۸:۶۳، آمده است، جایی که سلیمان این دعای باشکوه را دارد که سلیمان معبد را در آنجا وقف می کند. زیباست. و دوم تواریخ فصل هفت، آیه پنج، ارجاعات موازی، اول پادشاهان هشت، ۶۳، موازی با دوم تواریخ ۷:۵، هر دو در متن جشن مربوط به وقف اولین استفاده، اولین استفاده از معبد سلیمان.

به عبارت دیگر، آنها ساخت و ساز را تکمیل کرده اند و اکنون می خواهند این را جشن بگیرند. آنها می خواهند معبد را به خداوند تقدیم کنند. سلیمان این دعای باشکوه را می کند که در آن از این، این اصطلاح استفاده می کند.

توجه کنید که این یک زمینه فرقه ای، خرد و آیین است. نوعی رقص خنده دار وجود دارد که این دو با هم انجام می دهند. اما بگذارید اول پادشاهان ۸:۶۳ را بخوانم که در دوم تواریخ ۷:۵ نیز به آن اشاره شده است.

در اول پادشاهان ۸:۶۳، سلیمان به عنوان قربانی صلح به خداوند، ۲۰،۰۰۰ گاو و ۱۲۰،۰۰۰ گوسفند تقدیم کرد. بنابراین، پادشاه و تمام قوم اسرائیل، حنوکا را وقف کردند. حنوکا یا وقف یا اولین استفاده از خانه خداوند.

و در آنجا، به نظر می رسد که ایده وقف کردن بیش از [چیزی] است، اما همچنین با اولین کاربرد خانه مرتبط است، شبیه به اولین کاربرد خانه در تثنیه، کسی که خانه را ساخت. بنابراین، در هر دو مورد اینجا، و همچنین در تثنیه، بنابراین چهار مورد دیگر شما مربوط به گرفتن یک ساختمان و آغاز اولین استفاده از آن با یک مراسم وقف یا، یا آغاز اولین استفاده از آن است. بنابراین توجه کنید که در اینجا با معبد، آن را از حالت دنیوی خارج می کند، یعنی ساختمانی ساخته شده از صخره ها و سنگ ها و سروهای پوشیده شده با سرو و طلا و چیزهای دیگر.

و حالا دارد به فضای مقدس آورده می شود. به عبارت دیگر، دارد آغاز می شود، دارد تقدیم می شود. و حالا وقتی دارد تقدیم می شود، ناگهان این نقش را به عهده می گیرد، بله، و در آن زمان به اولین کاربرد اولیه اش می رسد.

سپس به عنوان معبد خدا وقف شده است، چیزی که اکنون مقدس است. بنابراین، از امر دنیوی به قلمرو یا، یا وقف کردن یا استفاده اولیه از آن استفاده شده train مقدس منتقل شده است. و این، این کلمه است.

حالا، نکته جالب اینجا هم این است که هشت کاربرد اسمی برای حنوکا وجود دارد. خوب. حنوکا اسمی است. که برای حنوکا استفاده می شود.

و بنابراین می خواهم به آنها نگاه کنم تا ببینم آیا این به هر حال معنی را تحت الشعاع قرار می دهد یا خیر، زیرا ما چیزهای ناامیدکننده ای داریم. یک کودک را آموزش دهید، اما بعد همه این چیزها را با وقف کردن و شروع استفاده از معبد یا خانه یک مرد، خانه شخص داریم. و حالا بیایید به برخی از کاربردهای اسم نگاه کنیم.

آیا هشت کاربرد اسمی برای حنوکا وجود دارد؟ بنابراین، اعداد ۷: ۱۰-۱۱، ۸۴ و ۸۸، محراب موزاییکی در ساخت خیمه ها. حالا می گوید، و رؤسا برای تقدیم قربانگاه، حنوکا، قربانی تقدیم کردند. حالا، این در مورد شکل اسمی برای تقدیم قربانگاه صحبت می کند.

به عبارت دیگر، این اولین استفاده از آن است. و بنابراین آنها قصد دارند آن را وقف کنند. یعنی آن را از می دانید، کفرآمیز به مقدس، به آنچه مقدس است، منتقل کنند.

و آنها برای این کار از یک مراسم تقدیم یا اولین استفاده از آن به روشی مقدس استفاده می‌کنند. در روزی که مسح شد، مَسَّخ یا مَشِيخ، شما می‌دانید که آن مسح‌شده، مسیح، مَشِيخ، یا به عبارت دیگر مَسَّخ، مسح شد و رؤسا هدایای خود را در مقابل قربانگاه تقدیم کردند. و خداوند به موسی فرمود، آنها باید هدایای خود را تقدیم کنند، هر روز یک رؤسا برای تقدیم قربانگاه

و بنابراین، آنها مراسمی برای قربانگاه داشتند و ظاهراً برای هشت روز یا هر مدت دیگری ادامه داشت. و هر روز یکی از بزرگان می‌آمد و بر روی آن قربانگاه وقف می‌کرد. پس این اعداد هستند

به اینجا هم توجه کنید، استفاده اولیه از قربانگاه با مراسمی برای تقدیم آن. بنابراین، این نوع جشن وجود دارد که در نهایت ما این قربانگاه را برای خداوند ساختیم. اکنون ما آن را به خداوند تقدیم می‌کنیم

این جشن و این، می‌دانید، هر روز یک پیر می‌رود و آن را تقدیس و مسح می‌کند، چیزی شبیه به ماشیح یا ماشیح. بنابراین، مقدس یا مسح شده است. برخی دیگر از کاربردهای اسم، دوم تواریخ فصل هفت، آیه نه، تقدیس معبد سلیمان

دوباره آنجا استفاده شده است. و اجازه دهید آیه را نقل کنم، دوم تواریخ، فصل هفتم، آیه نهم. و در روز هشتم، آنها یک مجلس رسمی برگزار کردند زیرا مراسم تقدیس قربانگاه را به مدت هفت روز برگزار کرده بودند.

بنابراین، هفت روز وقف این قربانگاه بود. آنها ساختن آن را تمام کردند. اکنون قرار است آن را وقف کنند. آن را از حالت نامقدس به حالت مقدس، به آنچه مقدس است یا کاداش یا آنچه مقدس است، منتقل کنند

و آنها از این مراسم وقف برای انجام این کار، برای جشن گرفتن، برای جشن گرفتن، برای وقف آن و برای آغاز اولین استفاده از این قربانگاه استفاده می‌کنند. و بنابراین، این نیز در آنجا وجود دارد. حال، بار دیگری که این اسم استفاده شده است، حنوکا در نحμία ۱۲:۲۷، در زمان وقف دیوار است

آیا به یاد دارید که نحμία در دوره پس از تبعید، دیوار اطراف اورشلیم را ساخت؟ و بنابراین، نحμία و افرادش آن دیوار را ساختند. و بنابراین، در مراسم تقدیس دیوار اورشلیم، آنها لاویان و تمام مکان‌های آنها را جستجو کردند تا آنها را برای جشن تقدیس به اورشلیم بیاورند. دوباره، با خوشحالی، حنوکا را به زبان می‌آوریم.

خب، خب، یه جشنی هست. بالاخره ساخت دیوار رو تموم کردن و نَحْمِیا دیگه لازم نیست شمشیر برداره و شب‌ها کار کنه و این کارهای عجیب و غریب رو انجام بده.

و بنابراین، آنها بالاخره، دارند دیوار را افتتاح می‌کنند. آنها می‌گویند که دیوار تمام شده است. ما آن را ساختیم.

بفرمایید. حالا قرار است اولین استفاده از این دیوار را جشن بگیریم. دیوار تکمیل شده است

و بنابراین، با شادی و شکرگزاری و سرود تقدیم می‌شود. دیوار اکنون آماده استفاده است. و بنابراین، آنها آن را با جشن و سرور جشن می‌گیرند.

سپس تقدیم به خداوند. خب، این نحμία ۱۲:۲۷ است. حالا یکی از آنها در مزامیر است که جالب است

فصل ۳۰، آیه اول. در عنوان مزمور فصل ۳۰، آمده است: مزمور داوود، سرودی در مراسم تقدیم، حنوکا، تقدیم معبد. بنابراین، در مزمور ۳۰، آیه اول، یا عنوان مزمور، دوباره این را داریم، این کلمه حنوکا تا آنجا که به وقف معبد مربوط می‌شود، به کار رفته است.

بنابراین جالب است که حالا همه کلمات ما در یک جهت حرکت می‌کنند. حرکت از کفر به مقدس، این تغییر حوزه‌ها در واقع از کفر به مقدس، جشن گرفتن اولین استفاده از این [چیز] و اکنون تقدیم آن با جشنی بزرگ. جالب است که جشن حنوکا، و اکنون سال ۲۰۲۳ است، ما روی جشن حنوکا کار می‌کنیم که در راه است و از همان ریشه گرفته شده است.

می‌توانید آن را در حنوکا ببینید و این جشن وقف است، جشن حنوکا. جشنی که در ماه دسامبر برگزار می‌شود، معمولاً درست قبل از کریسمس ما، و وقف معبد دوم را جشن می‌گیرد. بنابراین اکنون چندین بار از معبد اول نام برده شده است.

حالا معبد دوم که بعد از دوران تبعید عزرا و نحمیا در آن زمان و چیزهایی از این قبیل ساخته شد، اما بعد هیرودیس، و بعد بازسازی معبد. اما به یاد داشته باشید که چه اتفاقی افتاد، آنتیوخوس اپیفانس، کسی که بعد از اسکندر کبیر در سوریه بود، در دهه ۲۰۰ میلادی پایین آمد و معبد، معبد یهودیان، معبد دوم را نجس کرد. معبد دوم توسط آنتیوخوس اپیفانس نجس می‌شود و بنابراین مکابیان قیام می‌کنند و سپس مکابیان بالا می‌روند و یوغ آنتیوخوس اپیفانس را کنار می‌گذارند و بالا می‌روند و معبد را تطهیر می‌کنند.

و بعد شمع‌ها هستند، نورها بیشتر دوام می‌آورند. و بنابراین گاهی اوقات به دلیل افزایش روغن و تطهیر معبد، آن را جشن نور می‌نامند. بنابراین، این معبد مورد بی‌حرمتی قرار گرفت و اکنون در طول این جشن حنوکا تطهیر و دوباره تقدیس می‌شود.

و بنابراین، مکابیان رفتند و معبد دوم را که توسط سوری‌ها، آنتیوخوس اپیفانس، که از اسکندر کبیر به ارث رسیده بود، بی‌حرمت شده بود، دوباره تقدیس کردند. و بله، این اتفاق در سال ۱۶۷ قبل از میلاد یا چیزی شبیه به آن رخ داد. به هر حال، مکابیان آن را توسط آنتیوخوس اپیفانس بی‌حرمت کردند، جشن تقدیس، اتفاقاً جشن تقدیس، حنوکا، در کتاب یوحنا آمده است.

در واقع، در عهد جدید فصل ۱۰ آیه ۲۲ به آن اشاره شده است، و عیسی در واقع زمستان را در جشن حنوکا در اورشلیم می‌گذرانند. بنابراین این در یوحنا فصل ۱۰ آیه ۲۲ آمده است. حال، آرامی، زبانی موازی با عبری است، چیزی شبیه به اسپانیایی و پرتغالی.

از من نقل قول نکن، اما اونا... می‌دونی چی میگم؟ زبان‌هاشون شبیه هم هست. ما ایتالیا رو رفتیم و وقتی تو بارسلون بودیم یاد گرفتیم که «گراتسیا» هست. و بعد رفتیم ایتالیا و «گراتسیه»، گراتسیه «هست».

و بنابراین، پس ما، اما می‌توانید ببینید که کلمات بین ایتالیایی و اسپانیایی و از این قبیل موارد موازی هستند. بنابراین، زبان آرامی از بسیاری جهات بسیار شبیه به عبری است.

و این برای توصیف استفاده اولیه یا وقف در معبد دوم در فصل ششم کتاب عزرا، آیات ۱۶ و ۱۷ استفاده شده است. و بنابراین، سپس در مراسم وقف مجسمه ۹۰ فوتی نبوکدنصر، نبوکدنصر این مجسمه ۹۰ فوتی از خودش را، که نوعی انسان فروتن بود، اساساً از طلا، نصب می‌کند. و سپس در دانیال ۳: ۲-۳، آنها اشاره می‌کنند که بالاخره آماده استفاده است.

و آنها بالاخره می‌آیند و قرار است، می‌دانید، استفاده اولیه از این مجسمه یا تصویر یا بت ۹۰ فوتی را آغاز کنند و آن را به نبوکدنصر تقدیم کنند. و آنها از کلمه حنوکا برای آن استفاده می‌کنند. بنابراین، در زبان آرامی، این کلمه نیز استفاده می‌شود و همچنین استفاده می‌شود.

می‌بینید چطور استفاده شده؟ تقدیم به معبد دوم. و بعد مجسمه و چیزهایی شبیه به آن، تقدیم به دیوار زیر نحμία و از این قبیل. بنابراین برای تقدیم یا شروع به طور خلاصه، به طور خلاصه، ریشه حنوکا چهار بار به عنوان فعل استفاده شده است، به جز در امثال ۲۲:۶، تربیت یک کودک.

هر چهار مورد در متن جشن یا استفاده اولیه یا وقف یک ساختمان هستند و شکل اسمی برای دیوارها، محراب‌ها و برای مجسمه یا بت نبوکدنصر و چیزهایی برای اولین استفاده از وقف مجسمه استفاده می‌شود و سپس وقف چیزی مانند معبد، معبد دوم یا دیوار اورشلیم و چیزهایی از این قبیل. و بنابراین این چیزی را به ما می‌گوید.

هشت کاربرد اسمی همگی به مراسم آیینی آغازین اشیاء مادی، محراب‌ها، معابد و دیوارها اشاره دارند. چهار کاربرد در زبان آرامی کتاب مقدس دقیقاً مشابه همین کاربرد است، معبد دوم و مجسمه بت نبوکدنصر.

و بنابراین، از این همه داده چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت، چرا که به وضوح با خوانش آموزشی معمول از فصل آیه ششم کتاب امثال، نقل قول، آموزش، موافق نیست. قبل از اینکه به هر نتیجه‌ای برسیم، چند، ۲۲ نکته احتیاطی را در اینجا ذکر می‌کنم. مطمئن نیستم که در این مورد چه احساسی دارم. من تقریباً، من حدود ۸۰ سال سن دارم.

train من قراره در مورد چیزی بحث کنم که حدود ۸۰٪ از شما مطمئنم ۲۰٪ هم هست که بهم می‌گه هنوز train up، train up، train up هست. هر وقت دیدی همه ترجمه‌ها می‌گن up.

و کسی مثل هیلدبرانت چیز دیگری به شما می‌گوید. مراقب این موضوع باشید. باشه.

تمام چیزی که می‌خواهم بگویم این است که باید به خودم هشدار بدهم. فکر می‌کنم حق با من است، اما ممکن است اشتباه کنم. اما شما داده‌ها را دیده‌اید.

کاری که من سعی کردم انجام دهم این است که داده‌ها را به شما ارائه دهم. و بنابراین، شما می‌توانید خودتان تصمیم بگیرید، اما باید محتاط باشید. هر زمان که کار ترجمه هم انجام می‌دهید، و می‌بینید که همه ترجمه‌ها به یک سمت می‌روند و شخص دیگری چیز دیگری به شما می‌گوید، به نظر من یک علامت سوال بزرگ کنار آن بگذارید.

بنابراین، می‌دانید، من فقط باید این نکته را گوشزد کنم که باید احتیاط کرد. نیت آموزشی بیشتر در امثال دیده می‌شود، اما نه وقف آیینی، مانند وقف معبد. این در امثال یافت نمی‌شود.

باشه. در واقع، معبد، معبد.

آیا اصلاً در کتاب امثال سلیمان به معبدی اشاره شده است؟ بزرگترین دستاورد سلیمان، معبدش بود. حتی در کتاب امثال سلیمان هم به آن اشاره‌ای نشده است. باید چیزی در مورد ترکیب آیین و حکمت به شما بگویم.

تو باید این کار را بکنی. تو باید این کار را بکنی. تو باید این کار را بکنی.

باید این کار را بکنی. پس باید با احتیاط برقصی. حالا، کاربردهای دیگرش خارج از امثال ۲۲:۶ هم همگی با اشیاء بی‌جان هستند.

شما دیوارها، محراب‌ها، معابد، معابد اول و دوم، و مجسمه‌ها یا بت‌ها و از این قبیل چیزها را دارید. بنابراین، همه آنها اشیاء بی‌جان هستند. بنابراین، پس باید از دسته‌بندی‌های مختلف عبور کنید، وقتی این را در مورد یک کودک به کار می‌برید، واقعاً مناسب نیست.

می‌فهمی چی میگم؟ خب، اونا اشیاء بی‌جان هستن. خب، این باعث میشه یه کم مکث کنیم. آموزش ۲۲: ۶، ترجمه میشه. بنابراین child هست یا نه، که اغلب به child قراره ببینیم که آیا واقعاً، child، یه، naar، یه هم‌آیندها مهم هستن، و کلماتی که دورش می‌چرخن هم مهمن.

بنابراین، وقتی شما، شما، شما در حال وقف یا استفاده اولیه از خانه یک شخص هستید، تا آنها مجبور نباشند به جنگ یا معبد یا محراب یا دیوار بروند. بنابراین، این وقف یک دیوار، وقف یک معبد است، کلماتی که با چیزها همراه می‌شوند بر معنای کلمه تأثیر می‌گذارند. بسیار خب.

خب، برای مثال، پسرک می‌دود، پسرک می‌دود، خب، شیر آب باز می‌شود. آیا باز بودن شیر آب همان چیزی است که پسرک می‌دود؟ خب، پسرک روی دو پایش می‌دود، او در جاده به زمین می‌خورد و از این جور چیزها. شیر آب باز می‌شود، آب جاری می‌شود.

ماشین من کار می‌کند. آیا ماشین من هم مثل شیر آب کار می‌کند؟ شیر آب کار می‌کند. من از این خوشم نمیاد. ماشین می‌دود. من عاشق اینم. پسر می‌دود. عالیه. باشه.

و خب، کمیته خوب اداره می‌شود. منظور از خوب اداره شدن یک کمیته چیست؟ خب. کلمه «اداره می‌شود» بسته به کلماتی که در اطراف آن هستند، معانی مختلفی دارد. و بنابراین، وقتی معبد، دیوار محراب، خانه و این نوع اشیاء بی‌جان را با این کلمه به کار می‌برید، باید خیلی محتاط باشید، در حالی که در امثال، منظور تربیت کودک است.

بنابراین و بنابراین ممکن است متفاوت باشد. و ممکن است پسر بدود، اما بعد شما می‌گویید که او همه دودیدن‌ها را دارد. آن هم کاملاً متفاوت است.

بنابراین به هر حال، کلمات، کلمات تغییر می‌کنند و متن، معنا را تعیین می‌کند. و این چیزی است که ما باید به آن نگاه کنیم. برای تقدیم خلاصه‌ای از مراسم آغازین، جاسترو چندین مثال آرامی پس از کتاب مقدس ارائه می‌دهد که در آن کاهن اعظم و اسحاق، که به عنوان هاناک، آغازگر این مراسم است، در روز هشتم به این عهد ملحق می‌شوند.

بنابراین، این منابع پس از کتاب مقدس، از حناک در قالب همان نوع، یعنی مراسم تحلیف شخص، اولین کاربرد وقف یک شخص، و روز هشتم یا هر چیز دیگری مانند آن استفاده می‌کنند. بنابراین، برخی کاربردهای پس از کتاب مقدس برای افراد وجود دارد که از آنچه ما سعی در ارائه آن داریم، پشتیبانی می‌کند. یکی از مواردی که برای من واقعاً جالب است، این آیات پیدایش ۱۴: ۱۴، ۱۴ و ۲۴ است.

پیدایش ۱۴: ۱۴ و ۲۴ یک تشبیه جالب برای چیزی است که اینجا داریم، چون کلمه هَنک را دارید، اما بعد کلمه نَر، به معنی کودک، را هم دارید. بنابراین، کلمه تربیت کردن را دارید و بعد کلمه کودک را هم دارید که از همان زمینه استفاده می‌کند، زمینه‌ای بسیار متفاوت از آنچه در امثال داریم. اما فقط به این گوش کنید.

داستان را به خاطر دارید. وقتی ابرام شنید که خویشاوندش لوط به اسارت گرفته شده است، لوط به پایین سقوط کرد و در سدوم و عموره پرتاب شد.

یک کدرلا عمر، پادشاه شمال یا هر چیز دیگری، به شرق می‌آید، پایین می‌آید و لوط را می‌رباید و با خود می‌برد. ابراهیم از این موضوع مطلع می‌شود و افراد، خدمتکاران و اطرافیانش را جمع می‌کند. آنها می‌روند و می‌جنگند و لوط را از آن وضعیت نجات می‌دهند.

و بعد در راه برگشت، یادتان هست که او با شخصی به نام ملک‌یصدق یا ملک‌یصدق ملاقات می‌کند و یک دهم از هر چه دارد را به او می‌دهد، از این قبیل چیزها. به هر حال، وقتی ابرام شنید که خویشاوندش لوط به اسارت گرفته شده است، او را به راه انداخت. آموزش‌دیده‌هایش، و این هانیکاو است، مردان آموزش‌دیده‌اش.

بنابراین، اینجا است که می‌گویید، مردان آموزش‌دیده، متولد خانه‌اش، ۳۱۸ نفر از آنها، و پس از پیروزی تا دن به تعقیب رفتند. او گفت، من چیزی را نمی‌گیرم، اما آنچه مردان جوان، مردان جوان، ناریم، این کلمه نار ما است. توجه کنید که به این افراد مردان آموزش‌دیده گفته می‌شود و آنها ناریم نیز نامیده می‌شوند. اما شما می‌گویید، کودک. این افراد کودک نیستند. آنها در حال جنگیدن هستند. آنها تازه در نبرد پیروز شده‌اند. غذا خورده‌اند و سهمی از مردان با من رفته است. این افراد تازه‌کار نیستند. آنها باتجربه هستند.

آنها آموزش‌دیده‌اند. آنها جنگجویان واجد شرایط هستند.

"آنها آماده رفتن به جنگ هستند. و بنابراین، اتفاقی که افتاد این بود که یکی از بچه‌ها از کلمه "نگهدارندگان در ترجمه استفاده کرد، که "نگهدارندگان... با" نگه‌دارنده "بودن، شما این خدمتکاران، بردگان یا خدمتکاران را خواهید داشت، و این خدمتکاران سپس آموزش خواهند دید.

آنها در خانه شما آموزش می‌بینند و سپس در جنگ نیز آموزش می‌بینند. و بنابراین، شما برخی از خدمتکاران خود را خواهید داشت که برای دفاع و این نوع چیزها آموزش دیده‌اند. و بنابراین، به اینها خدمتکارانی گفته می‌شود که برای اهداف خاصی آموزش دیده‌اند، در این مورد برای جنگ و چیزهای دیگر.

و جالب است که دلیو. اف. آلبرایت به برخی اسناد اکدی استناد کرده است، این اسناد بابلی هستند که قدمت آنها درست قبل از عصر آمارنا، یعنی قرن پانزدهم پیش از میلاد، است، با شکایتی از آموفیس مصری مبنی بر اینکه رواسا از تاناک، تاناک در اسرائیل است، در زمینه جمع‌آوری سربازان برای جنگ، خدمتکار ملازم خود را نفرستاده است، و ملازم خدمتکاری است که خدمات نظامی نیز ارائه می‌دهد. و به آن هانو، ها-ناکو - او-کا می‌گویند. بنابراین، اساساً ریشه یکسانی دارد، اما در بابلی یا اکدی، به معنای سلام کردن به مردی از، مردی از این است.

خب، ما در واقع چیزی در یک زبان هم‌ریشه داریم که مشابه این است، یعنی شخصی که آموزش دیده و ورزیده است. و ظاهراً حالا، وقتی آموزش دیدند، برای خدمت آماده می‌شوند.

بنابراین، می‌توانید ببینید که نه تنها در آموزش، بلکه در فداکاری یا استفاده اولیه از آن نیز شباهت‌هایی وجود دارد، به عبارت دیگر، آنها آموزش را گذرانده‌اند و اکنون نوعی مراسم یا هر چیز دیگری که جشن گرفته‌اند برگزار شده است. اکنون این مرد آماده رفتن است. و بنابراین، او، او آن جایگاه را دارد.

او حالا که آموزش دیده، آن جایگاه را دارد و رسماً مهر تأیید دریافت کرده که یکی از آن افراد آموزش دیده است. خوب. در نتیجه، به طور خلاصه، کلمه هانوک خیلی روی فرآیند آموزش تمرکز نمی‌کند، بلکه بیشتر بر مسئولیت و جایگاه حاصل از آموزش فرد آغازکننده تمرکز دارد.

بنابراین، این افراد تشرف پیدا می‌کنند، آموزش می‌بینند، اما سپس مراسمی مانند مراسم وقف برگزار می‌شود که در آن به آنها مسئولیت و جایگاهی داده می‌شود که اکنون آن آموزش را گذرانده‌اند، و این امر همه چیز را از سرزنش والدین برای آموزش خوب به شناخت بیشتر جایگاه و مسئولیت او تغییر می‌دهد و وارد مرحله جدیدی از زندگی می‌شود. به عبارت دیگر، شما آموزش را گذرانده‌اید، قبلاً فقط یک خدمتکار بودید و اکنون وارد مرحله جدیدی از زندگی می‌شوید. استفاده اولیه از، و می‌توانید ببینید که چگونه این چیزها در آن زمان موازی هستند، اکنون آماده استفاده هستند.

استفاده اولیه از، حالا آماده استفاده است، اختصاص داده شده، آماده استفاده است. آماده استفاده است. و بنابراین، به نظر می‌رسد که اینگونه استفاده می‌شود.

حالا که قطار ما بالا رفت، حالا به نظر می‌رسد بیشتر این ایده اولین کاربرد، دادن مسئولیت و جایگاه، تکمیل یک پروژه یا ساختمان یا هر چیز دیگری باشد، اما بعد با افراد و چیزها می‌خواهیم در مرحله بعد به کلمه نگاه کنیم که به معنی کودک است. و سوال این است که آیا این کودک است؟ آیا منظور تربیت Naar بزرگتر است؟ آیا منظور یک فرد جوان است؟ Naar کودک خردسال است که اینجا صحبت می‌شود؟ یا بنابراین این یک سوال اساسی است.

آیا کودک است؟ شیوه‌های تربیت فرزند در سنین پایین، و همه می‌دانند که سال‌های اول زندگی کاملاً حیاتی هستند. و بنابراین، من علیه تربیت فرزند بحث نمی‌کنم و تربیت فرزند در سنین پایین کاملاً مهم است. اما آیا این آیه تربیت فرزند در سنین پایین را آموزش می‌دهد یا نار کسی است که بزرگتر است؟ و ما می‌خواهیم در ادامه به آن پردازیم.

در ادامه، دیدیم که هاناک یا هانوک این ایده را دارند که استفاده اولیه از چیزی را به آن اختصاص دهند یا با یک مراسم جشن بگیرند، استفاده اولیه از چیزی در مقابل آموزش به خودی خود. حالا می‌خواهیم به سراغ اصطلاح نار برویم که معمولاً به معنای کودک ترجمه می‌شود. نار به معنای کودک ترجمه شده است.

وقتی کلمه کودک را می‌گوییم، معمولاً به یک کودک خردسال یا یک فرد جوان فکر می‌کنید. چیزی شبیه به یک کودک خردسال. و سوال این است که آیا واقعاً اینجا درباره یک کودک خردسال صحبت می‌شود یا درباره یک شخص، درباره یک شخص، یک نوجوان در اواخر نوجوانی؟ و بنابراین، می‌خواهیم بررسی کنیم و ببینیم این نار در کتاب امثال کیست.

و خوب، بیایید شروع کنیم. ترجمه انگلیسی امثال ۲۲:۶ این است: «کودک را در راهی که خواهد رفت، باید بروی، تربیت کن.» کینگ جیمز آن را اینگونه ترجمه می‌کند.

از کودکان استفاده می‌کنند NAB و NLT و NIV و TEV، RSV، ASV، NASV. آن است ESV ترجمه بنابراین به جای اینکه کودک را در راهی که باید بروی تربیت کنند، می‌توانند بگویند کودکان را در راهی که باید بروی تربیت کنید.

و سپس از مشکل جنسیتی که بسیار شایع است، اجتناب می‌کنید، ما در فرهنگ خود بسیار خاص هستیم و نمی‌توانیم خارج از ساختارهای بسیار محدود خود از بحث جنسیتی که امروزه در جریان است، برداشتی داشته باشیم. و بنابراین، اما در زبان عبری، مفرد است، مذکر است، و با فرض اینکه لزوماً در مورد یک پسر

یا یک دختر در مقابل یک دختر صحبت نمی‌کند، در مورد فرزندان، هر دو فرزند صحبت می‌کند. و بنابراین این اصطلاح شامل جنسیت می‌شود.

با این حال، بیایید ادامه دهیم و این نوع بحث را بررسی کنیم. پس نار کیست؟ این نقل قول، عزیزم، کیست که ترجمه شده؟ مک‌دونالد، در مطالعه‌ای بر اساس تجزیه و تحلیل صدها کاربرد در کاربردهای اوگاریتی و عبری. حالا اوگاریتی و عبری، عبری نوعی گویش کنعانی بود، رک و پوست کنده بگویم، یک گویش کنعانی است.

درست در شمال اسرائیل، لبنان قرار دارد، و در منطقه لبنان و سوریه، اینجا نزدیک ساحل، جایی به نام راش شمرا وجود دارد که در آنجا لوح‌هایی پیدا کردند، هزاران لوح که زبانی به نام اوگاریتی را توسعه دادند. این زبان، زبان خواهر زبان عبری است، آنها گویش‌های کنعانی هستند. و راستش را بخواهید، من مجبور شدم اوگاریتی را انتخاب کنم.

و وقتی آن را از جیم آیزنبراون جدا کردم، حقیقت این است که من اوگاریتی را طوری خواندم که انگار عبری است. و اساساً بخش زیادی از دوره را تقلید کردم، فقط آن را طوری خواندم که انگار عبری است، و بیشتر دوره را گذراندم چون زبان‌ها خیلی شبیه هستند. حالا آنها متفاوت هستند، یکی خط میخی، و من این را متوجه شدم.

و همچنین نحوه استفاده از آن در زبان عبری را بررسی کرد و این دو Naar بنابراین، او کاربرد اوگاریتی کلمه را در مقاله‌ای در مجله مطالعات خاور نزدیک کنار هم قرار داد. و بنابراین، وقتی به آنچه او تشخیص داد برای Naar نگاه می‌کنم، متوجه می‌شوم که سن محور این اصطلاح نبوده است. بنابراین، برای مثال، از کلمه کودک متولد نشده استفاده می‌شود.

به نوزاد متولد نشده، نار گفته می‌شود. و بنابراین، شمشون در داوران فصل ۱۳: ۵-۱۲، حتی قبل از تولد نار نامیده می‌شود. کسی که تازه متولد شده است، نار یا کودکی در زمان تولد ایجابود نامیده می‌شود.

و بنابراین، به یاد دارید که الی و آنها صندوق عهد را برای جنگ با فلسطینیان بردند و سپس برگشتند و حوت و فینحاس کشته شده بودند و آنها به نزد همسر الی برگشتند و همسر تازه بچه‌دار شده بود و او این بچه را به دنیا آورد و او را ایجابود نامید. و بنابراین در بدو تولد این نوزاد، در بدو تولد نوزاد در اول سموئیل فصل ۴ آیه ۲۱، او ناعر نامیده می‌شود، نوزادی که هنوز از شیر گرفته نشده است. و بنابراین سموئیل در اول سموئیل فصل ۱ آیه ۲۲ به همین شکل است، اول سموئیل ۱:۲۲، سموئیل، نوزاد کوچک سموئیل از شیر گرفته نشده و برای الی به منظور بزرگ کردن او در چارچوب خیمه آنجا، به الی بازگردانده نشده است.

اصطلاح نار استفاده می‌شود. یک نوزاد سه ماهه در آیه دوم، یا ببخشید، در خروج فصل ۲ آیه ۶، موسی را در حالی که نوزاد بود در سبد گذاشتند و از رود نیل به پایین فرستادند، موسی نوزاد را در سبد گذاشتند نار می‌نامند. و بنابراین، او در آن زمان سه ماهه است.

خیلی جالب است که در پیدایش فصل ۳۷ آیه ۲، یوسف نار نامیده شده است. اما مشکل این است که یوسف ۱۷ سال سن دارد. بنابراین، او ۱۷ سال دارد و در پیدایش ۳۷:۲ نار نامیده شده است. او اساساً در آن فرهنگ یک مرد است.

بعدها، یوسف سی ساله می‌شود و در سی سالگی، که خیلی فراتر از دوران کودکی است، هنوز در پیدایش فصل ۴۱:۱۲ و ۴۶، و پیدایش ۴۱ آیات ۱۲ و ۴۶، نار نامیده می‌شود. بنابراین، این اصطلاح در واقع سن

نیست، نکته‌ی اصلی این اصطلاح نیست. بنابراین، این در امثال ۲۲:۶ به کودک ترجمه شده است. نار اغلب در فعالیت‌های بزرگسالانه شرکت می‌کند.

بنابراین، نار به عنوان کسی که به جنگ می‌رود توصیف شده است. بنابراین، به عنوان مثال در اول سموئیل ۱۷:۳۳، و آیه ۴۲، من معتقدم که این وضعیت داوود و جالوت است. داوود نار محسوب می‌شود ۱۷:۳۳.

او برای مبارزه با جالوت می‌رود. خب، مشخصاً او یک بچه کوچک نیست. بسیار خب.

حالا برادرهایش دارند سرِ کارش دعوا می‌کنند و می‌گویند، می‌دانی، تو پسر کوچکی هستی، برگرد و گوسفندها را تماشا کن. اما تا وقتی که او جوان است، هنوز یک مرد جوان است. باشه.

او خیلی خیلی جوان است. او هنوز رسماً جنگجو نیست، اما او، او یک جوان خیلی خیلی جوان است و نه یک کودک، کودک، ۱۰ یا ۱۱ ساله. داوران، فصل ۶، آیه ۱۲ و داوران، ۸:۲۰، نار به جنگ می‌رود.

بچه‌های کوچک نیستند. وظایف کاهنی فرقه‌ای نیز در این امر دخیل هستند. و باز هم، شما باید آنقدر پیر باشید که بتوانید این وظایف کاهنی فرقه‌ای را انجام دهید، و داوران ۱۸:۳-۶ و ۲۰ از اصطلاح نار برای توصیف این وظایف کاهنی، یک مأموریت جاسوسی ویژه، استفاده می‌کنند.

و این یکی جالب است. یوشع جاسوسانی می‌فرستد. موسی آنها را از مصر بیرون آورد. آنها از دریای سرخ یا دریای نی عبور کردند. آنها از آنجا عبور کردند و از بیابان و مٔا، آب صخره‌ها، گذشتند.

موسی به صخره ضربه می‌زند تا نتواند وارد سرزمین موعود شود. سپس آنها را به اطراف ادم، موآب و آمون می‌برد. و به دنبال اموریان، عوج، پادشاه باشان، سیحون، سیحون می‌رود و اموریان را بیرون می‌کند.

و حالا موسی باید از دنیا برود و او باید از موسی به یوشع منتقل شود. یوشع، نار موسی بود. اما چیزی که ما اینجا می‌خواهیم به آن اشاره کنیم، یوشع ۶:۲۲ است.

یوشع حالا آماده شده است. او باید از رود اردن عبور کند. و وقتی از رود اردن عبور کند، اولین جایی که قرار است به آن حمله کند، اریحا است.

ناریم (یا نار) اسم خاص (نامیده می‌شوند). اصطلاح ما که در امثال ۲۲:۶ به معنای فرزند ترجمه شده است. او قرار نیست فرزندان را به آنجا بفرستد.

آنها به خانه راحاب فاحشه در اریحا می‌روند. اینها مردانی هستند، اینها مردان جوانی هستند که فرستاده شده‌اند، مردان جوان مورد اعتماد. و بنابراین، او این دو نار را برای جاسوسی در اریحا می‌فرستد.

بدیهی است که آنها بچه‌های کوچک، مثلاً ۱۰ یا ۱۲ یا ۸ ساله، نیستند. بنابراین، در یک مأموریت جاسوسی ویژه. آن شخص، که اغلب نار نام داشت، ملازم شخصی یک فرد صاحب‌منصب بود.

و بنابراین، برای مثال، یک پاتریارخ یک نار دارد، و یک پیامبر یک نار با خود دارد. یک کاهن یک نار دارد، یک پادشاه نیز یک نار دارد. پیدایش فصل ۱۸:۷، دوم پادشاهان ۵:۱-۲۷، اول سموئیل ۲۲ و ۲۴ و ۲۵، دوم سموئیل ۹:۹ و ۱۳:۱۷.

همه اینها مانند ابراهیم هستند، او نار خود را داشت که وقتی فرشتگان قبل از اینکه برای نابودی سدوم و عموره به ملاقاتش بیایند، به او آمدند، غذا درست کند. و او نار خود را دارد، مردی که در تهیه غذا تخصص دارد. بنابراین اساساً، این مرد برای فرشتگانی که به ملاقاتش می‌آیند غذا درست می‌کند.

و سارا در آن لحظه می‌خندد. اما به هر حال، نار در آن منابع، ملازم شخصی یک فرد صاحب‌منصب بوده است.

نظارت بر معبد سلیمان، سلیمان همه این افراد را برای ساختن معبد باشکوه سلیمان سازماندهی کرد. و کسی که سرپرست نیروی کار است، کسی که سرپرست نیروی کار سلیمان است، در اول پادشاهان ۱۱:۲۸ نیز برای همان شخص استفاده می‌شود. بنابراین، او به عنوان یک (ish) نار نامیده می‌شود. اصطلاح ایش، یک مرد، استفاده می‌شود و به کار می‌رود، نار در دوم سموئیل ۱:۵، ۱۰ و ۱۳ و موارد مشابه در آنجا به کار رفته است.

بنابراین، اصطلاحات متعدد دیگری وجود دارد که می‌توان در زبان عبری استفاده کرد. اگر می‌خواهید در مورد کودکان خردسال صحبت کنید، «یلد» رایج‌ترین کلمه‌ای است که حتی تا به امروز نیز استفاده می‌شود. اگر بگویید «یلد»، به معنای کودک خردسال است.

بن پسر... خواهد بود، و بنابراین در امثال، پدری با فرزندش، با پسرش، صحبت می‌کند، همانطور که پدری با پسرش صحبت می‌کند، پسر، صدای مرا بشنو. به آموزه‌های مادرت گوش کن. و بنابراین، پسر بارها و بارها مورد خطاب قرار می‌گیرد.

این گفته‌های آموزنده را دارید، مثلاً جایی که پدر پسرش را خطاب قرار می‌دهد. پسر چند ساله است؟ آیا پسر جوان است؟ و فکر می‌کند، خب، خواهیم دید، بیایید ببینیم. نه، او... او در اوایل نوجوانی یا اواسط نوجوانی یا اواخر نوجوانی است.

إلم یکی دیگه‌اس. اوله، اولئال یکی دیگه‌اس. یونیک یکی دیگه‌اس. برای بچه‌های کوچک است. خب، اصطلاحات دیگری هم برای بچه‌های کوچک وجود دارد Taf و

اگر می‌خواهید بگویید، یک کودک را تربیت کنید و می‌خواهید مطمئن شوید که منظور شما تربیت کودک Naar خردسال است. کلمات عبری زیادی برای این منظور وجود دارد، اما توجه کنید که آنها از اصطلاح همچنین در میان Naar استفاده می‌کنند. بنابراین، می‌خواهیم سعی کنیم بفهمیم که این به چه معناست. به معنای خدمتکار، رایج است Evad اصطلاحاتی مانند

بنابراین، یک خدمتکار و یک نار، این اصطلاحات اغلب به موازات یا همراه با هم استفاده می‌شوند. و همچنین در میان زاکن، که به معنای یک بزرگتر است، نیز رایج است. و بنابراین، یک فرد دارای مقام و یک بزرگتر، و اغلب بین یک بزرگتر و این نار تضاد وجود دارد.

هیچ مثالی وجود ندارد. هیچ مثالی از نار، نقل قولی، فرزندی که در امثال ۲۲:۶ ترجمه شده، در مورد دون‌پایه بودن وجود ندارد. هیچ ناری وجود ندارد که در مورد دون‌پایه بودن صحبت شده باشد.

مثلاً موسی را دارید، خروج ۲:۶، مثلاً سموئیل را دارید، یکی از بزرگان، عهد عتیق، مثلاً ارمیا ۱:۱۵، از اول سموئیل ۱:۲۲ و آیات ۲۴ و ۲۵. سامسون، که یکی از داوران اسرائیل است. خب. داوران ۱۳:۵. یوسف که و ما الان داریم درباره یوسف در مصر و پیدایش فصل ۳۲ یا ۳۷:۲ و سلیمان و اول پادشاهان ۳:۷ صحبت می‌کنیم، وقتی سلیمان پادشاهی را به دست می‌گیرد، در واقع او در آن زمان ۴۱ سال دارد.

و خب، اما او را نار می‌نامند، یعنی از این نظر جوان است. حالا بیایید کمی بحث را عوض کنیم و نارا را در نظر بگیریم، که نارا است، که شکل مونث نار می‌شود. بسیار خب

بار معنایی (Naar) و این به معنای یک زن اصیل‌زاده است. همانطور که سعی کردم نشان دهم، کلمه نار نامیده (Naarah) بالایی دارد. بنابراین، کلمه مونث نیز، و به عنوان مثال، ربکا در پیدایش ۲۴:۱۶، ناره می‌شود.

خب. ربکا، کسی که با اسحاق، یکی از بزرگان بنی‌اسرائیل، ازدواج کرد. دینه در پیدایش ۳۴:۳، یکی از دختران یعقوب است. او دختر یعقوب است. حالا او ۱۲ برادر دارد. خب.

خب، از بین ۱۲ قبیله‌ی اسرائیل، یعقوب ۱۲ پسر داشت. و خب، اینها ۱۲ قبیله‌ی اسرائیل هستند، اما او یک دختر به نام دینا داشت. و او در شکیم به دردرس می‌افتد و برادران، اوه خدای من، داستان بدی پیش می‌آید. اما به هر حال، برادران مشکل را حل می‌کنند. اما به هر حال، دینا، او یک فرد با نفوذ است. باشه

یعقوب یکی از پدران قوم است و دینه دختر اوست. برای مثال، دختر فرعون، در خروج ۲:۵، نعره نامیده می‌شود. بنابراین، دختر فرعون، آشکارا فردی صاحب مقام است.

جالب است که ملکه استر نیز ناره نامیده می‌شود. او زن جوانی است و مشخصاً برای پادشاه جذاب بوده است. بنابراین، او یک کودک خردسال نیست.

باشه. اما او یک فرد با جایگاه اجتماعی است و قرار است ملکه استر شود. بنابراین حتی اصطلاحات زنانه هم این نوع بار معنایی جایگاه اجتماعی را دارند.

اغلب اوقات، ناره ملازم شخصی یک فرد والامقام، چه داخلی و چه نظامی، بود. بنابراین، برای مثال، ابراهیم، نار را داشت و نار فراخوانده می‌شد تا غذایی، غذایی ویژه برای بازدیدکنندگان آسمانی‌اش، آماده کند. همانطور که قبلاً در پیدایش ۱۸:۷ و ۸ اشاره کردیم، بازدیدکنندگان آسمانی به دیدار ابراهیم می‌آیند تا به او بگویند که پسری خواهد داشت و سارا می‌خندد و از این قبیل چیزها. اما به ناره گفته می‌شود که غذا را برای آن آماده کنند.

بنابراین، اساساً، آنها ملازم یک شخص صاحب مقام، شخصی مانند یک ریش‌سفید، بودند و سپس او یک نارا دارد که متخصص تهیه غذا یا چیزهای دیگر است. نار مورد اعتماد ابراهیم، او را تا کوه موری همراهی می‌کند. بنابراین، وقتی به ابراهیم گفته می‌شود که پسرش اسحاق را به کوه موری برد و او را به عنوان قربانی تقدیم کند، ابراهیم چه کسی را با خود می‌برد؟ او یک خدمتکار به نام نار را با خود می‌برد.

آیا او یک کودک است؟ نه، نه، نه. او یک خدمتکار شخصی مورد اعتماد است که در سفر سه روزه ابراهیم و اسحاق به سمت شمال به کوه موری، آنها را همراهی می‌کند. بنابراین ناره آنجاست، پیدایش فصل ۲۲ آیه ۳. یوسف ناره ای است که بر خانواده پوتیفار گمارده شده است، ۳.

باشه. بچه‌ست؟ خب، نه. زن پوتیفار شروع می‌کند به کتک زدنش و کتش رو می‌قاپه و بعدش هم به خاطر این کار و از این جور چیزا میندازه زندان.

او مشخصاً یک مرد جوان است. خب. او یک مرد جوان است و زن در حالی که شوهرش مثل پوتیفار بیرون از خانه مشغول انجام کارهایش است، دنبال این مرد جوان می‌گردد.

پس این پیدایش ۴۱:۱۲ است. واضح است که پوتیفار ملازم مخصوص خود را دارد. ملازم او یوسف بود و یوسف کودک خردسالی نبود.

یوسف فردی باوقار و از آن نوع جوانمردها بود. یوشع ملازم شخصی موسی بود. بنابراین، موسی به نوعی مرد خداست.

او همان مرد است. و بعد یوشع چیزی شبیه ملازم یا شاگرد شخصی او به نظر می‌رسد. می‌توان گفت که او تحت فرمان موسی بود، اما او به موسی و از این قبیل چیزها رسیدگی می‌کرد.

در خروج ۳۳:۱۱، اشاره می‌شود که یوشع از نسل نارا بود. بسیار خوب. باز هم، نه یک کودک خردسال

این یارو یوشع است. یوشع قرار بود برود و آن سرزمین را جاسوسی کند. قرار است با گزارشی برگردد و بگوید، هی رفیق، می‌توانیم برویم و آن سرزمین را تصرف کنیم.

او قرار است در مقابل ۱۰ نفر دیگر که می‌گویند، نه، نه، غول‌ها آنجا هستند، قرار بگیرد. یوشع و کالب قرار است بروند. یوشع نارا نامیده می‌شود.

و باز هم، نه یک کودک، نه یک کودک خردسال. شائول وقتی برای دنبال کردن الاغ‌های پدرش بیرون می‌رود، ناره (نوعی خر (خود را دارد. بنابراین، در اول سموئیل ۹:۲۲، پدر شائول به او می‌گوید، هی شائول برو بیرون، می‌دانی، الاغ‌ها را پیدا کن.

آنها سرگردان شده‌اند. و بنابراین، شائول یک نار مورد اعتماد را برای تعقیب این الاغ‌ها با خود می‌برد. و دوباره، نار به همین ترتیب.

جدعون، و این یکی جالبه. جدعون همه این افراد رو جمع می‌کنه، می‌خواد با مدیان بجنگه -- جدعون علیه مدیان.

مدیان حدود صد هزار نفر نیرو و از این جور چیزا داره. جدعون از ترس جونش همه این افراد رو جمع می‌کنه، حدود ۲۲۰۰۰ نفر.

او همه این افراد را دور هم جمع می‌کند. خدا می‌گوید، گیدئون، تو مردهای زیادی داری. تو می‌گویی، گیدئون می‌گوید، دیوانه شده‌ای؟ ما به مردهای بیشتری نیاز داریم.

ما به کمتر از این نیاز داریم. خدا می‌گوید، اگر هر یک از آن افراد می‌ترسند، بگذارید به خانه بروند. و انگار نیمی از لشکرش ناپدید می‌شوند.

و بعد او آنها را به چشمه و نهر آنجا می‌برد و می‌گوید، ببینید چطور آب می‌نوشند. و بعد آنهایی که از یک طرف آب می‌نوشند به خانه فرستاده می‌شوند. و خب، آنها فقط ۳۰۰ نفر باقی مانده بودند.

خب. او سیصد نفر در مقابل هزاران نفر دارد. و بنابراین، اتفاقی که می‌افتد این است که جدعون برای جاسوسی از مدیانیان، این اردوگاه عظیم مدیانیان، پایین می‌رود، و بنابراین یوشع و این نارا، دستیار مورد اعتمادش، جنگجوی دیگری و از این قبیل چیزها را انتخاب نمی‌کنند.

او یک نار، یک مرد جوان، را برای همراهی با خود انتخاب می کند. آنها قبل از حمله، پایین می روند و به آنچه در اردوگاه مدیان می گذشت گوش می دهند. و سپس متوجه می شوند که خدا او را به دست ما و شمشیر خداوند و جدعون سپرده است.

روز بعد آنها به آنجا رفتند، کوکتل مولوتوف هایشان را منفجر کردند و با شمشیر به دنبال او رفتند. اما آنها شروع به جنگ با یکدیگر کردند و خدا جدعون را پیروز کرد. اما این جدعون و نارای او بودند که به آنجا رفتند و آن شب به آن مدیانی ها گوش دادند و جاسوسی کردند.

بنابراین این داستان جدعون و همچنین نار آنجاست.

یوناتان و نار او. این یک داستان جالب است. یک وادی وجود دارد که هنوز هم در اسرائیل وجود دارد. این دره وجود دارد و یوناتان و زره پوشش در حال قدم زدن در این دره بودند. حدود ۲۵۰ فوت صخره وجود دارد یا مطمئن نیستم که دقیقاً چقدر بلند است، اما بلند است. و فلسطینی ها بالای آن هستند. بنابراین، ۲۰ نفر از این مردان فلسطینی بالای آن هستند.

جاناناتان دارد در دره قدم می زند. خب، آدم در اسرائیل یاد می گیرد که نباید در دره ها قدم بزند. باشه

من و دیو و خودم، دو تا دیو و خودم، داشتیم به سمت شرق بیت لحم قدم می زدیم و توی دره بودیم. یه بچه عرب اون بالا بود و شروع کرد به سنگ انداختن به سمتمون. منظورم اینه که، از فاصله ۱۰۰، ۲۰۰ فوتی

یهو داشتیم تو این دره قدم می زدیم، داشتیم با کامیون می رفتیم پایین، به سمت صحرا. و یهو، بوم، سنگ ها شروع کردن به برخورد با زمین و این بچه اون بالا از خنده روده بر شد. ما سه تا آمریکایی گنده اینجاییم نمی تونیم بهش برسیم چون اون اون بالا اس. ما بی پناهییم. و این بچه شروع می کنه به پرت کردن سنگ به سمت ما.

و راستش را بخواهید، ما پشت صخره ها پنهان شده بودیم و با عجله از آنجا فرار می کردیم چون آن بچه ما را گرفته بود. منظورم این است که، منظورم این است که وقتی آن سنگ ها به سرت می خوردند، دیگر کار از کار گذشته بود. و بنابراین اساساً جاناناتان در این دره با زره پوشش راه می رفت.

و یوناتان می گوید، به بالا نگاه می کند، ۲۰ فلسطینی آنجا هستند. و می گوید، هی، می دانید، اگر به ما بگویند، که بالا بیاییم، خدا ما را به دست آنها نجات می دهد. بنابراین، فلسطینی ها می گویند، فلسطینی ها می گویند، هی، چند پسر یهودی آنجا هستند.

ما قراره با این بچه ها یه کم خوش بگذرونیم. بذار از اینجا بالا برن. اول از همه، وقتی از اون صخره، ۲۰۰ فوت یا هرچی که هست، بالا میری، یه سربالایی طولانی ۲۵۰.

وقتی به آنجا می روی، خسته ای. و حالا باید با ۲۰ فلسطینی که در بالای این ماجرا منتظرت هستند بجنگی. بنابراین، زره پوش با آنها می رود.

آنها از صخره بالا می روند و ناگهان، یوناتان و سلاحدارش 20 فلسطینی را از بین می برند. خب، خب، این سلاحدار، این سلاحدار فقط یک بچه نار نامیده می شد.

آیا او یک کودک است؟ ۱۰، ۱۲ ساله؟ نه، نه. این مرد در کتاب اول سموئیل ۱۴ و ۱۴ با یوناتان می‌رود و با فلسطینی‌ها می‌جنگد و آنها را شکست می‌دهد. بنابراین یوناتان یک زره‌پوش، یک دستیار شخصی که برای اهداف نظامی آموزش دیده است، دارد.

بنابراین، نتیجه‌گیری‌های خارج از کتاب امثال این است که منظور از «جوان بی‌تجربه» «جوان» نیست. کودک «بهترین ترجمه برای این کلمه نیست».

نار. باشه. بنابراین به محض اینکه در انگلیسی می‌گویید کودک، بچه را در سن هشت یا ده یا دوازده سالگی قرار می‌دهید و یک کودک، یک کودک خردسال، پنج یا شش ساله، را آموزش می‌دهید، تربیت کودک خردسال.

و ضمناً، من مخالف تربیت فرزند در سنین پایین نیستم. این سنین، سال‌های حساسی هستند و شما می‌خواهید، می‌دانید، والدین فوق‌العاده‌ای باشید و به نیازهای فرزندان در سنین پایین توجه کنید. البته که همینطور است، این درست است.

اما سوال این است که آیا این آیه این را آموزش می‌دهد؟ خب. خب، از کلمه نار استفاده می‌کند و ما دیده‌ایم که نار، امم، می‌دانید، احتمالاً نباید به کودک ترجمه شود زیرا این در ذهن آمریکایی‌ها تداعی می‌شود، احتمالاً یک کودک خردسال بین ۵ تا ۱۰ سال. حالا نار، اگرچه کودک بهترین ترجمه نیست، اما به شدت از جنگجویانی مانند جالوت متمایز است.

جالوت نار محسوب نمی‌شود. جالوت جنگجوی بزرگی است. یوآب در زمان داوود جنگجوی بزرگی است. ابهر و پسر شائول نیز جنگجویان بزرگی هستند. بنابراین، یوآب، ابهر، جالوت، اینها، اینها جنگجویان باتجربه هستند، اینها جنگجویان باتجربه هستند. آنها دیگر نار نامیده نمی‌شوند.

نار فرد جوانی است که تازه به آن رده‌ها وارد شده است. او قادر به جنگیدن است، اما جنگجوی باتجربه‌ای نیست. بنابراین، معمولاً جایگاه اجتماعی، نه سن، مورد توجه است.

او معمولاً یک فرد جوان با جایگاه اجتماعی است، یک فرد جوان با جایگاه اجتماعی که اخیراً وارد آن شده است. در اوگاریت، تمرکز روی جایگاه اجتماعی است و نه سن، همانطور که مک‌دونالد نشان داده است. بسیار خب.

حالا این قرار است نحوه نگاه ما را به آن تغییر دهد. جالب است که پادشاه مسیحایی در اشعیا فصل هفتم آیه ۱۶، نار نامیده می‌شود، بنگرید، یک پسر یا یک کودک، پسر یا کودک می‌داند که چگونه بدی را رد کند و خوبی را انتخاب کند. بنابراین در آنجا به درستی از یک کودک خردسال استفاده شده است، اما قبل از اینکه او بداند چگونه بدی و خوبی را انتخاب کند، گفته می‌شود.

چایلد واقعاً یک کودک خردسال است، اما به او عنوان نار داده شده است زیرا قرار است پادشاه مسیحایی باشد. بنابراین، نار با جایگاه اجتماعی مرتبط است. حالا ما خارج از کتاب امثال به آن نگاه کرده‌ایم و دیده‌ایم که نار این ایده را دارد که نوعی نوجوان در اواخر عمرش است که به نوعی به خودش می‌آید، او ملازم شخصی یک فرد مهم، یک پدرسalar یا پادشاه یا هر چیز دیگری از این قبیل است.

محدودتر کنم. این کلمه (Naar) حالا می‌خواهم به درون خود امثال نگاه کنم و دیدگاهم را نسبت به نار فقط هفت بار در کتاب امثال به کار رفته است و می‌خواهم به آنها نگاه کنم تا ببینم نار در امثال چیست تا

آن را از نظر این ادبیات حکمت‌آمیز خاص‌تر کنم. حکمت در ارتباط با و برای آن نوشته شده و توسط پادشاهی در سومر ترویج شده است.

پادشاهان در بین‌النهرین حکمت و دانش به خرج می‌دادند. من در واقع دو جلد کتاب از اولستر در مورد ضرب‌المثل‌های سومر دارم که به خیلی قبل‌تر از، می‌دانید، پاتریارخ‌ها و از این قبیل چیزها برمی‌گردد. این ضرب‌المثل‌ها مدت‌هاست که وجود دارند.

مردم در دنیای باستان از ضرب‌المثل‌ها استفاده می‌کردند. و بنابراین، ما اکنون دو جلد از ضرب‌المثل‌های سومر داریم که توسط اولستر نوشته شده است. بین‌النهرین، ما جلد لمبرت را داریم. نمی‌دانم، پنج یا ۶۰۰ صفحه و چیزهایی در مورد ادبیات حکمت بین‌النهرین باستان است که مجموعه ضرب‌المثل‌ها را در آنجا دارد. اوگاریت نیز، مجموعه‌هایی از ضرب‌المثل‌ها از اوگاریت وجود دارد. مصر فوق‌العاده است.

مصر تمام این امثال و امثال را در مجموعه‌هایی از آموزه‌های آمنموپ، آموزه‌های پتاهوتپ و غیره دارد. این به ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد برمی‌گردد، که می‌دانید، ابراهیم ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد را به آن اختصاص داد که ۲۰۰۰ را گرد می‌کند. بنابراین، این پنج، شش یا ۸۰۰ سال قبل از ابراهیم است.

و آنها این ضرب‌المثل‌ها را دارند. بنابراین، ضرب‌المثل‌ها توسط پادشاهان در تمام فرهنگ‌ها از بالا تا پایین رواج یافته و مورد استفاده قرار می‌گرفتند. بنابراین، نباید تعجب کنیم.

ما این را در اسرائیل می‌بینیم. و بنابراین، در اسرائیل، به اول پادشاهان، فصل چهارم، آیه ۳۱، مراجعه می‌کنیم. و اینجا از نظر سلیمان و حکمت سلیمان، جمله جالبی است.

و این را می‌گویند، بسیار خوب، من از آیه ۳۱ شروع می‌کنم. اول پادشاهان، فصل چهارم، آیه ۳۱. می‌گویند. پس حکمت سلیمان از تمام حکمت‌های مردم شرق فراتر رفت.

توجه کنید که چطور دارد حکمت سلیمان را با مردم شرق مقایسه می‌کند. و چطور باید بگویم، نمی‌گویم همه آن افراد یک مشت بت‌پرست هستند. نه، دارد حکمت سلیمان را با مردم شرق و بعد با حکمت تمام مصر مقایسه می‌کند.

زیرا او از همه مردمان خردمندتر بود، خردمندتر از ایتان، عزرائی، هیمان، کاکل و دادار، پسران محل. شهرت او در میان تمام قوم‌های اطراف پیچید. او همچنین سه هزار مثل گفت.

ما فقط حدود ۳۷۵ ضرب‌المثل داریم. ما حدود یک دهم آنچه آن مرد نوشته را داریم و سرودهایش تا بوده است. آنها یک سرود از سلیمان را در کتاب مقدس قرار داده‌اند ۱۰۰۰۰۵.

او گفت همین کافی است. اما در واقع چند مورد دیگر در خود مزامیر، نوشته سلیمان، وجود دارد. او از درختانی از سرو لبنان گرفته تا زوفا صحبت کرده است.

اما نکته اینجاست که سلیمان از امثال سخن می‌گوید. و بنابراین، وقتی با فصل اول امثال شروع می‌کنید، به این شکل شروع می‌شود. امثال سلیمان، سلیمان پادشاه است.

بنابراین، این امثال توسط پادشاه، سلیمان، پسر داوود، پادشاه اسرائیل، منتشر و ترویج می‌شوند. و اینگونه است که امثال در کتاب امثال شناسایی می‌شوند.

امثال سلیمان باب ۱۰.۱. خب. و خب، این امثال از جانب پادشاه آمده و در آن نوع فضای دربار سلطنتی، درباریان، بیان شده‌اند.

خب، کاتبان هم دخیل بودند. کاتبان و چیزی که ما درباریان می‌نامیم. اینها افرادی بودند که با آنها می‌گشتند. باید مراقب باشم که چطور این را می‌گویید، افرادی که دور و بر شاه می‌گشتند و از این قبیل چیزها.

و بنابراین، مدیران، مدیران آنها، ما به نوعی آنها را اینگونه صدا می‌زنیم، و من دوست ندارم این کار را انجام دهم، اما احتمالاً آنها را بوروکرات می‌نامیم. من نمی‌خواهم این را دوست داشته باشم زیرا بوروکرات‌ها اکنون این کشور را اداره می‌کنند و آن را به زمین می‌زنند. اما به هر حال، اینها مردم، درباریان بودند، افرادی در آن زمان در دربار بودند.

و بنابراین، این افراد، این حکیمان یا این درباریان در اطراف پادشاه بودند و به پادشاه نصیحت و حکمت و چیزهایی از این قبیل می‌دادند و امور را اداره می‌کردند. و بنابراین در امثال، فصل ۲۵، آیه اول، آمده است که مردان حزقیا امثال سلیمان را رونویسی می‌کردند. بنابراین ظاهراً این مجموعه بزرگ سلیمانی وجود داشته است، مردان حزقیا، سپس کاتبان، درباریان، آنها را رونویسی می‌کردند.

و این جایی است که امثال سلیمان، فصل‌های ۲۵ تا ۲۹، از آنجا می‌آیند، این کاتبان حزقیا. و او به صراحت به ما می‌گوید، این مردان امثال سلیمان را رونویسی کردند و این امثال فصل‌های ۲۵ تا ۲۹ است. امثال اینها گفته‌های حکیمان است، ۲۴:۲۳.

و بنابراین، امثال باب ۲۲ آیات ۱۲ تا ۲۱ را داریم. و بنابراین، اینها نیز گفته‌های حکیمان هستند. و بنابراین اینها حکیمانی هستند که این امثال و چیزها را می‌سازند و آنها را جمع‌آوری و کنار هم می‌گذارند.

و آنها اکنون در کتاب مقدس ما هستند. بنابراین، شما این ایده را دریافت می‌کنید که مربوط به دربار و پادشاه و دربار او، از این نوع چیزها است. هیچ کاهن و هیچ پیامبری در امثال ذکر نشده است.

خیلی جالبه. بعضی‌ها می‌گن، خب، ادبیات حکمت‌آمیز دیگه یه مقوله نیست. و سعی می‌کنن، می‌دونن، این چیز رو نادیده بگیرن، اما هیچ کاهنی و هیچ پیامبری تو کتاب امثال ذکر نشده.

کاهنان در سراسر عهد عتیق هستند، نه در امثال، در سراسر عهد عتیق. هارون یک کاهن بود، الیعازر یک کاهن بود، و غیره، و غیره. کاهن، کاهن، کاهن، در سراسر عهد عتیق، نه در امثال.

پیامبران. وقتی پیامبران را داریم، پیامبرانی که به زمان‌های خیلی دور برمی‌گردند و پیامبرانی که در طول تاریخ بوده‌اند، مخصوصاً با پادشاهان و پادشاهانی که... ما در مورد پادشاهان و درباریان و از این قبیل صحبت می‌کنیم که... مثلاً ناتان داوود را سرزنش می‌کرد. و هولد نبیه را داریم، تقریباً در زمان اشعیا، خود اشعیا هم پیامبر بوده، ارمیا، حزقیال، دان و غیره، پیامبرانی که در سراسر کتاب مقدس وجود دارند، حتی در کتاب امثال هم نامی از آنها نیست.

ضرب‌المثل‌ها، ادبیات حکمت‌آمیز، و ادبیات حکمت‌آمیز متفاوت است. من یک ویدیوی کامل ساختم که نشان می‌دهد ضرب‌المثل‌ها با سایر ژانرهای ادبی و از این قبیل متفاوت است. و بنابراین، باید این را در نظر بگیرید.

حالا، نار در امثال. در امثال باب ۲۳: ۱ و ۲، جالب است که به نار نصیحتی داده می‌شود و توجه کنید که این چه نوع نصیحتی در امثال ۲۳: ۱ و ۲ است. می‌گویید، وقتی با حاکم می‌نشینی تا غذا بخوری، به عبارت

دیگر، شخصی که اینجا خطاب قرار می‌دهد، آن نوع شخصی است که می‌گویند، هی، وقتی برای غذا خوردن با پادشاه می‌روی، این‌طور غذا می‌خوری. فقط لقمه نمی‌خوری. آداب خاصی وجود دارد که باید داشته باشی. و بنابراین وقتی با حاکم می‌نشینی تا غذا بخوری، به دقت به آنچه پیش رویت است توجه کن. اگر به اشتباهی خود راضی هستی، چاقو را بر گلویت بگذار.

به عبارت دیگر، شما قرار است به یک رستوران شاهانه بروید، یک بوفه مفصل از این نوع. قرار است کلی غذا باشد و شما، می‌دانید، و به این چیزها عادت ندارید.

خودت را له نکن و شکمت را سیر نکن. چاقو را روی گلویت بگذار. و، و، و بنابراین، در اینجا توصیه‌ای به دریاریان داده شده است.

باشه. به افرادی که دور و بر پادشاه هستن. و خب، این نار هست.

وقتی با حاکم برای غذا خوردن می‌نشینی، به دقت ببین چه چیزی پیش روی توست. اگر به اشتباهی خود راضی هستی، چاقو را بر گلویت بگذار. اکنون هفت کاربرد در امثال وجود دارد.

امثال ۱.۴، ۷.۷، ۲۰.۱۱، ۲۲.۶، ۱۵، ۲۳.۱۳، و ۲۹.۱۵. می‌خواهم حالا به این‌ها نگاه کنم و یکی یکی امثال را مرور کنم، این هفت کاربرد اصطلاح «نار». «سوالی که مطرح می‌کنیم این است که آیا این در مورد یک کودک خردسال، پنج تا ۱۰، ۱۲ ساله صحبت می‌کند؟ یا در مورد یک فرد اواخر نوجوانی است که در آستانه بزرگسالی است؟ امثال، فصل اول، آیه چهارم، خطاب قرار گرفته است، خطاب قرار داده شده «به» جوانی ESV است، کتاب امثال خطاب به ساده‌لوحان و جوانان است. و جوانان، اصطلاحی که در ترجمه شده است، اصطلاح «نار» است.

باشه. عاقل و فهمیده. سن مطرح نیست، بلکه میزان خرد و نیاز او به خرد مطرح است.

و اجازه دهید فقط آن آیه را بخوانم زیرا این یک آیه مهم در ابتدای امثال است. این آیه به نوعی کتاب را پایه‌گذاری می‌کند و مقدمه‌ای بر کتاب امثال است. و این را می‌گویند، چرا امثال نوشته شده‌اند؟ برای دانستن حکمت و آموزش، برای درک سخنان بصیرت، برای دریافت آموزش در رفتار عاقلانه، در عدالت، در آمده است ESV انصاف، برای دادن احتیاط به ساده‌دلان و دانش و بصیرت به جوانان، همان‌طور که در

آن اصطلاح «جوانان» همان اصطلاح نار ماست. باز هم، چون در مورد بچه‌های کوچک صحبت می‌کند، در تضاد و مقایسه با چیزهای ساده قرار می‌گیرد، چیزهای ساده، چیزی که می‌گویند این است که به چیزهای ساده احتیاط بده و خیلی ساده، و جوانان در اینجا به نوعی مقایسه می‌شوند و اجازه می‌دهند خردمندان بشنوند و دانش خود را افزایش دهند. بسیار خب.

بنابراین، خود کتاب امثال برای این نار، برای این جوان، برای این شخص جوان نوشته شده است تا به او نصیحت، دانش و بصیرت بدهد. امثال، فصل هفتم، آیه هفتم، من در میان ساده‌لوحان دیده‌ام، دوباره به تشابه بین ساده‌لوحان و نار توجه کنید. به عبارت دیگر، نار به نظر یک جوان بی‌تجربه می‌آید.

باشه. اما نصیحت اینجا چیه؟ من بین ساده‌لوح‌ها دیدم، بین جوون‌ها دیدم. این اصطلاح ماست، نار.

آیا کودک است؟ و این با کلمات ساده و کودک مشابه است.

اما اینجا در فصل هفتم، پسر، پدر به پسرش در مورد زن ممنوعه هشدار می‌دهد و می‌گوید، این زن دارد دزدی می‌کند، مرد. او می‌گوید، هی پسر کوچولو، بیا اینجا، می‌دونی، مرد جوان، بیا اینجا

.شوهرم، او ماه‌هاست که رفته. کیف پولش پر از پول است. او رفته و تا ماه نو بر نمی‌گردد.

.خب، ما می‌دونیم کی برمی‌گرده. هی، چرا نمی‌آیی اینجا، رفیق؟ می‌تونیم امشب یه کم خوش بگذرونیم. باشه

و بنابراین، زن سعی دارد مرد جوان را اغوا کند و این مشخصاً یک کودک نیست، درست است؟ مشخصاً کودک نیست. پدر دارد به او در مورد اغوا شدن هشدار می‌دهد. و، پس او ۷ ساله نیست، قطعاً اینطور نیست.

امثال ۲۰:۱۱ به نار می‌گوید که رفتار او مورد توجه قرار خواهد گرفت و قلب او را آشکار خواهد کرد. به عبارت دیگر، حتی یک کودک نیز از روی اعمالش شناخته می‌شود، مانند یک جوان. امثال ۲۲:۱۵ و در مورد به کار بردن چوب تنبیه برای بیرون راندن حماقت نار صحبت می‌کنند. به عبارت دیگر، او ۲۳:۱۵ جوان است و چوب تنبیه حماقت را بیرون می‌کند. حال، آیا این در مورد تنبیه فرزندان در سنین پایین است؟

، نمی‌خواهم وارد آن بحث و کل ماجرای کتک زدن شوم، دیگر کسی کسی را کتک نمی‌زند، اما به هر حال، نمی‌خواهم وارد این بحث شوم. اما، این درباره وجود نار است، چوب تنبیه که حماقت را از او دور می‌کند، ضمناً، نگویید که این لزوماً درباره بچه‌های کوچک هم صحبت می‌کند، چون همچنین می‌گوید که احمق، چوب حماقت را از احمق بیرون می‌کند و احمق یک فرد مسن‌تر است.

، فصل ۲۶:۳. بنابراین، اینجا یک تشابه بین احمق و چوب مورد نیاز برای آن شخص وجود دارد. آه، باب امثال فصل ۲۹:۱۵، فرزندی که به حال خود رها شده تا مایه ننگ مادرش باشد.

و ما به آن آیه برمی‌گردیم، اما یک کودک، این می‌تواند هر کودکی در هر سنی باشد، وقتی به حال خود رها اغلب ترجمه می‌شود، که اغلب به Naar شود، مایه ننگ است. و بنابراین اکنون در امثال ۲۲:۶، کلمه معنای کودک است یا آن را از نظر جنسیتی خنثی به کودکان در نظر می‌گیرند تا بتوانند از کلمه "آنها" به است، که به معنای بزرگتر است Zakain جای "او" استفاده کنند. این کلمه کاملاً در تضاد با اصطلاح وقتی پیر می‌شود، از راه خود منحرف نمی‌شود.

بنابراین، به نظر می‌رسد سن در اینجا یک عامل است. بنابراین، در امثال ۲۲:۶ به نظر می‌رسد سن یک عامل است. با این حال، آیا تضاد بین یک کودک، کودک، می‌دانید، ۵ تا ۱۰ یا ۱۲ ساله است، یا بین یک جوان. اواخر نوجوانی و اواخر زندگی است؟ بسیار خب.

و اینکه وقتی یک فرد در اواخر نوجوانی، وقتی جوان است، وقتی که جوان است، برخلاف وقتی که پیر است و جوانی در اواخر نوجوانی است، مثلاً ۱۶، ۱۷ سالگی یا چیزی در همین حدود. و بعد وقتی پیر می‌شود، یک فرد خردمند است. آن موقع بحث آموزش در دوران کودکی نیست. نار به ما می‌گوید که اینطور نیست.

کتاب امثال خطاب به این شخص نوشته شده و در مورد آموزش‌های دوران کودکی نیست. مطمئناً بر اساس کاربرد آن در کتاب‌های تاریخی و امثال و همچنین بر اساس مباحث مطرح شده در کتاب، مربوط به اواخر نوجوانی است. چیزهایی مانند اغواگری‌های جنسی یا هشدارهایی در مورد آن.

.پند اقتصادی در امثال ۱۰:۵. دستورالعمل سیاسی در باب ۷-۲۵:۶. رذیلت نظامی در باب ۲۴:۶ آمده است.

آداب معاشرت، همانطور که در امثال ۱: ۲۳ و ۲ در مورد نحوه غذا خوردن می‌خوانیم. آن فصل مطالب زیادی در مورد غذا و نحوه غذا خوردن و چیزهای دیگر دارد. اما به هر حال، این نوع چیزها برای درباریان است، برای افرادی است که جوان هستند و وارد دنیای بزرگسالان دربار می‌شوند.

آنها بچه‌های کوچک، مثلاً بچه‌های ۱۰ یا ۵ ساله، نیستند. بنابراین، این مربوط به خواندن در دوران کودکی نیست.

حالا باید از مردی به نام مایکل فاکس، که یکی از بزرگترین معلمان حکمت است، عذرخواهی کنم. وقتی به تفاسیر کتاب امثال سلیمان می‌رسیم، اساساً دو تفسیر عالی و چندین تفسیر دیگر واقعاً عالی هستند.

یکی از آنها کتاب دو جلدی مایکل فاکس در انتشارات انکر بایبل است که اگر بهترین نباشد، یکی از بهترین‌هاست. دکتر بروس والتکه نیز دو جلد فوق‌العاده در مورد امثال نوشته است. واقعاً بی‌نظیر است.

و این دو تا رو توصیه می‌کنم. این دو تا بهترین تفسیرهای شما هستن. به خانمی تو انگلستان هست به اسم کترین دل که کارهای خیلی خوبی در زمینه ادبیات حکمت‌آمیز، امثال و امثال این جور چیزا انجام می‌ده. نات هم یکی دیگه‌ست Biblicalelearning.org، هایم هم که داریم.

ما در واقع چیزهای زیادی از این دست داریم، چیزهایی که الان در مورد امثال صحبت می‌کنیم، یک سایت وجود دارد. یک صفحه کامل در مورد امثال وجود دارد و ما کنوت هایم Biblicalelearning.org کامل در را داریم، که او هم یکی از افراد برجسته جهان است، در مورد کتاب امثال و کارهای فوق‌العاده‌ای در مورد خوشه‌ها و چیزهایی از این قبیل در جملات ضرب‌المثلی انجام داده است. بنابراین آنها بازیگران اصلی در این زمینه خواهند بود.

naar و squire مایکل فاکس وقتی در ابتدا این مقاله را نوشتم، حرف من را بی‌اساس خواند. من از اصطلاح استفاده می‌کنم. و او به درستی، به درستی از من انتقاد کرد و گفت که با cadet یا squire، cadet یا فکر می‌کنید، چه فکری می‌کنید؟ آدم به قرون وسطی squire وقتی به squire استفاده از اصطلاح مثلاً به وست پوینت یا آنابولیس یا چیزی شبیه به آن فکر می‌کند، cadet برمی‌گردد، یا

و اینها اصطلاحات نابهنگام هستند. به عبارت دیگر، شما اصطلاحات قرون وسطی یا اصطلاحات مدرن را می‌گیرید و آنها را به فرهنگ آن زمان برمی‌گردانید. در آن زمان هیچ ملازمی وجود نداشت، هیچ افسری وجود نداشت.

این اصطلاحات، اصطلاحات مدرنی هستند که نباید به گذشته برگردانده شوند. و بنابراین، او اشاره کرد که در مقاله من، وقتی از اصطلاحات اسکوائر و کادت استفاده کردم، این اصطلاحات نابهنگامی هستند که به متن برگردانده شده‌اند، که نباید این کار را بکنید. و حق با او بود.

من اشتباه کردم. و عذرخواهی می‌کنم. که سعی داشتم نکته‌ای را مطرح کنم.

و نکته من این است که امثال ۶: ۲۲ در مورد بچه‌های کوچک صحبت نمی‌کند. در مورد بچه‌های ۵ تا ۱۲ ساله صحبت نمی‌کند. در مورد اواخر نوجوانی صحبت می‌کند، همانطور که تقریباً کل کتاب امثال در مورد این موضوع است.

و خب، به هر حال، این کار من بود و من به کلاغ خوردم و این کار رو می‌کنم. مایکل فاکس درست میگه هست و من، من در لیگ‌های اون بازی Proverbs بدبیهه که اون یکی از افراد برجسته جهان در سایت نمی‌کنم، اگه منظورم رو می‌فهمید. بنابراین، من میگم، هیلدبرانت، ولش کن.

شاید بخواهم اصطلاح دیگری را امتحان کنم. و این اصطلاحی است که آلبرایت در آن جمله از آن استفاده کرد، ارجاعات اکدی به اینکه او در قرن ۱۴، ۱۵ قبل از میلاد بوده، از کلمه «نگهدارنده» استفاده کرد. و حالا چی، حالا شما می‌گویید نگهدارنده چیست؟ شما می‌گویید چیزی است که لای دندان‌هایتان می‌گذارید و از این قبیل چیزها.

خب، هیلدبرانت، تو از اون کلمه انگلیسی «نگهدارنده» استفاده می‌کنی. اونا قراره به چیزی رو به زیون بیان نه، نه، نه، نه.

منظور آلبرایت از «مأمور»، خدمتکاری بود که در مهارت‌های نظامی آموزش دیده بود. او خدمتکاری بود که در مهارت‌های نظامی آموزش دیده بود.

و بنابراین، یا به طور کلی مهارت‌ها، او خدمتکاری بود که بود، و به آنها ملازم می‌گویند. باشه. حالا من این کار را نمی‌کنم، ما هم نمی‌توانیم از این کلمه استفاده کنیم.

باشه. چون این کلمه از نظر دندان بار معنایی زیادی داره. بنابراین، نباید از اون کلمه استفاده کنیم.

اما در پیدایش ۱۴:۱۴، ابراهیم ۳۱۸ نفر از ملازمان خود را برمی‌دارد، اینها مال ما نیستند، اگر بخواهید، این ملازمان، خدمتکاران او هستند، آنها خدمتکاران او هستند که در جنگ آموزش دیده‌اند و به دنبال کدرلا عمر می‌روند و لوط را از دست آنها نجات می‌دهند. و سپس با سدوم و عموره، مردمی که به اسارت گرفته شدند. خب، اما، باشه، بیایید کلمه را کنار بگذاریم، اما بیایید فقط در مورد مفهوم فکر کنیم.

خب، این ناریم‌هایی که بیرون می‌روند، نوجوانانی هستند که خدمتکارند و تخصص‌هایی دارند. آنها در جنگ آموزش دیده‌اند و به عنوان مردان جوان برای جنگیدن بیرون می‌روند.

حالا آنها جنگجویان باتجربه نیستند. آنها جالوت نیستند. آنها جنگجویانی در سطح یوآب یا ابهر نیستند.

آنها جنگجویان باتجربه‌ای نیستند، اما جنگجویان جوانی هستند که پا به دنیای بزرگسالان می‌گذارند. و خب نکته‌ی من همین است. و البته آنها را ملازم یا سرباز خطاب نکنید. من اشتباه کردم که این کار را کردم. و این حرف از نظر زمانی نادرست بود.

و خب، اما نکته من این است که آنها بچه‌های کوچک نیستند.

اینها بچه‌های کوچک نیستند. امثال ۲۲:۶. خب، حالا ما به حناک نگاه کردیم و گفتیم، می‌دانید، یک بچه را تربیت کنید. و گفتیم، خب، در واقع چیزی شبیه جشن گرفتن اولین استفاده از، جشن گرفتن اولین استفاده از، یا وقف یک ساختمان، یک دیوار، یک معبد و از این قبیل چیزها است.

بنابراین، این جشنی است برای اولین استفاده و وقف چیزی که بزرگ است. و سپس نار که متوجه می‌شویم دیگر یک کودک خردسال نیست. نار در کتاب امثال، یک نوجوان در اواخر عمر است.

و بنابراین، وقتی می‌گویید یک کودک را تربیت کنید، منظورتان یک کودک نیست. منظورتان یک نوجوان در اواخر نوجوانی است. ما او را یک جوان می‌نامیم، جوانی که در آستانه‌ی ورود به بزرگسالی است.

و آن گذار آنجا. خب، نار کیست. حالا یک بخش دیگر هم اینجا داریم که باید انجام دهیم.

و این چیزی است که طبق روش او به آن معنی می‌دهد؟ آلی دارکو. این یعنی چه؟ باشه. و بنابراین طبق روش او، این چیست، یعنی چه؟ و ما در ادامه آن را بررسی خواهیم کرد.

هاناک و نار، کودک. و ما گفتیم، train up و گزینه‌های مربوط به آن train up بسیار خوب، با نگاهی به که واقعاً کودکی وجود نداشته است. بیشتر شبیه یک نوجوان در اواخر کتاب امثال و جاهای دیگر کتاب مقدس و حتی در اوگاریت بود.

دارکو تمرکز کنیم. و این به چه معناست؟ و بنابراین، بیایید نگاهی به آن بیندازیم.

اول از همه، چیزی که هست، اساساً پنج دیدگاه در این مورد وجود دارد. خب، من قصد دارم هر پنج دیدگاه را در نظر بگیرم و به نوعی آنها را بررسی کنم.

دیدگاه اخلاقی. و دیدگاه اخلاقی مک‌کین این است که یک راه درست برای زندگی وجود دارد که فرد جوان باید به آن هدایت شود. بنابراین، این راهی است که او باید برود و باید به این معنی باشد که یک مسیر درست وجود دارد و باید به آن سمت هدایت شود.

ببخشید، و NLT و NIV و من می‌خواهم نقل قول کنم و NIV و ESV، نسخه شاه جیمز این کار را می‌کند راه درست «را می‌گوید، درست است؟ البته که در عبری نیست، اما آنها آن را از «باید» حذف» NLT می‌کنند، «به روشی که او باید برود. «داگ استوارت متوجه می‌شود که در عبری «باید» وجود ندارد. عبری «باید» ندارد».

فقط «به روش او» یا «مطابق روش او» یا «مطابق روش او» است، هیچ «بایدی» در آنجا وجود ندارد، بنابراین، آن «باید» در نسخه کینگ جیمز قرار داده شده و پس از آن در اکثر ترجمه‌ها آمده است. اغلب، روش «با یک قید اخلاقی همراه می‌شود».

راه، هودوس در یونانی، معمولاً با یک قید اخلاقی همراه است. برای اینکه یک the derek، بنابراین، راه مثال کلاسیک از این موضوع را برایتان بگویم، مزمور ۱:۶ است. بسیار خوب. زیرا خداوند راه عادلان را می‌داند، زیرا خداوند راه عادلان را می‌داند.

به صفت اخلاقی آنجا، یعنی راه درستکاران، نگاه کنید. «اما راه بدکاران» و حالا شما یک نوع تضاد موازی در آنجا دارید، «راه بدکاران نابود خواهد شد. «بنابراین، راه درستکاران در مقابل راه بدکاران قرار می‌گیرد. بنابراین، این دو راه، از این قبیل چیزها، و این دو راه، یک مضمون بزرگ در حکمت، ادبیات و غیره است.

امثال ۹:۶، ۲:۱۲، امثال ۲:۱۲ و ۲۰، که در آنها کلمه «طریق» آمده، و بعد می‌گوید «عادل» یا از این قبیل چیزها. یک توصیف اخلاقی هم دارد. و خب، اما مشکل این است که در امثال ۲۲:۶ هیچ توصیف اخلاقی در مورد «طریق» او، طبق طریق او، وجود ندارد، نمی‌گوید «طریق عادلان» یا «طریق صالحان» یا از این قبیل چیزها.

فقط، هیچ قید اخلاقی وجود ندارد. بنابراین، «باید» اضافه شده است. بنابراین، یک خوانش جایگزین جذاب برای کل این ضرب‌المثل توسط کلیفورد و به دنبال آن استوارت و جاناتان آیکن وجود دارد.

هشدار: امثال ۲۲:۶ آیه‌ای است، هشداری در مورد تربیت فرزندی از نوع خودشیفته و بی‌عرضه که تا بزرگسالی ادامه خواهد داشت. به عبارت دیگر، اگر با هرگز نه گفتن به کودک، او را آشفته کنید، کودک خودشیفته و خودشیفته خواهد شد. و ما نمونه‌های زیادی از این را می‌بینیم، حتی در شرایط فعلی، حتی پسران ۵۰ ساله که کارهای واقعاً بدی انجام داده‌اند و والدین هنوز، هنوز، می‌دانید، برای کودک بهانه‌تراشی می‌کنند.

بسیار خوب. امثال ۲۹:۱۵ همین را تکرار می‌کند. و امثال ۲۹:۱۵ می‌گوید، چوب سرزنش یا چوب و سرزنش حکمت می‌دهد، اما کودکی که به حال خود رها شود، این یک نر است، بنابراین صحبت از چیزهای کوچک نیست، کودکی که به حال خود رها شود، برای مادرش شرمساری می‌آورد.

و بنابراین، در ضرب‌المثل‌ها به این اشاره شده که کودک را به حال خود رها کنیم. و این موضوع اکنون در فرهنگ ما زیاد دیده می‌شود. و بنابراین، کلیفورد، استوارت و آیکن این موضوع را مطرح می‌کنند و این موضوع کل ماجرا را زیر و رو می‌کند.

بنابراین، می‌گویید به جای اینکه کودک را در مسیری که باید برود تربیت کنید، او را تربیت کنید و بگذارید راه خودش را برود. و بعد وقتی پیر شد، دیگر نمی‌توانید او را برگردانید. بسیار خب. پس اینطور برداشت می‌کنند.

می‌بینید که چطور معنی این را برعکس می‌کند، به جای اینکه تربیت کند، تربیت یک کودک در مسیری که باید برود، در راه‌های خوب و در مسیر خوب، این می‌گوید نه، اگر دست از سر او بردارید و هرگز به کودک نه نگوئید و مدام تسلیم او شوید، این کودک را به مسیر بدی می‌کشاند که وقتی پیر شود، از آن مسیر خودمحوری و رفتار خودشیفته دست برنمی‌دارد. نه، به آن مسیری که «او باید برود» در مسیری که باید برود، «باید» در زبان عبری نیست. این صرفاً به روش خودش است.

ابهام عمدی: این مورد، معانی پذیرفته‌شده توسط اکثر افراد را معکوس می‌کند و بنابراین نکته‌ای از ابهام جالب را مطرح می‌کند. آیا ضرب‌المثل چنین کاری را به شیوه‌ای مبهم، عمداً مبهم انجام می‌دهد؟ یعنی همزمان هر دو روش را می‌گیرد؟ نمی‌دانم.

اما درست است که اگر کسی به کودکی اجازه دهد، هرگز به او نه نگوید، اجازه دهد راه خودش را برود همیشه تسلیم او شود و از این قبیل کارها که کودک را نابود می‌کند، درست است، اما آیا این ضرب‌المثل همین را می‌گوید؟ این سوال من است. چیزی که او می‌گوید درست است. کودکی که به حال خودش رها شود، این‌طور می‌شود. اما آیا این ضرب‌المثل همین را آموزش می‌دهد؟

دیدگاه شغلی: رویکرد دوم، آن را به عنوان چیزی که ما دیدگاه شغلی می‌نامیم در نظر می‌گیرد. اولین دیدگاه دیدگاه اخلاقی بود و سپس یک دیدگاه مثبت داشت، «باید برود»، و سپس دیدگاه کلیفورد، استوارت، آیکن وجود داشت که آن را برعکس می‌کرد، «فقط بگذارید او راه خودش را برود». نوعی جنبه اخلاقی به آن.

خب، این دیدگاه اخلاقی است، مثبت و منفی. ما می‌گوییم دیدگاه اخلاقی، مثبت و منفی. دیدگاه دوم، دیدگاه شغلی است.

یعنی، طبق روش او، بچه را از نظر حرفه‌ای برای سرنوشتش آماده می‌کنند و بعد او می‌رود و تا آخر عمرش همان کار را انجام می‌دهد. اضطراب امروزی در مورد انتخاب شغل در خاور نزدیک باستان مسئله‌ی بزرگی نیست، جایی که پسر اغلب در همان حرفه‌ی پدرش آموزش می‌بیند. بنابراین، وقتی وارد دانشگاه می‌شویم و از شما می‌پرسند، چه کار می‌خواهید بکنید؟ کجا می‌خواهید بروید؟ شما الان در دانشگاه هستید، باید در مورد رشته‌ای که می‌خواهید بروید و چیزهای دیگر، انتخاب‌های زندگی داشته باشید.

دخترم از دانشگاه فارغ‌التحصیل شد و بعد، نمی‌دانم، دو، سه سال را با ما گذراند و بالاخره دو یا سه سال بعد از دانشگاه متوجه شد و برگشت و پرستار شد، اما مدتی طول کشید تا با مسائل حرفه‌ای آشنا شود. در فرهنگ ما، امروزه فرصت‌های شغلی زیادی پیش روی جوانان است و می‌تواند خیلی گیج‌کننده باشد و اگر در انتخاب یکی سریع تصمیم نگیرید، منظوری این است که من در ابتدا مهندسی برق و ریاضیات بودم و حالا، سال بعد، کتاب مقدس تدریس می‌کنم. بنابراین، شما یک چیز را انتخاب می‌کنید، اما در فرهنگ ما ۴۰، ۵۰، داشتن گزینه‌های زیاد برای شغل، مقداری اضطراب برای جوانان ایجاد می‌کند.

اما در آن روزها، اینطور نبود. عیسی پسر یک نجار بود و او را پسر نجار می‌نامیدند، متی فصل ۱۳:۶۵، اما در مرقس ۶:۳، او نیز نامیده شده است، خود عیسی، نجار نامیده شده است. بنابراین، او همانطور که در آن روزها رایج بود، راه پدرش را دنبال کرد.

کتاب امثال بیشتر به مسائلی مانند درستکاری، درستکاری، خرد، عدالت، سخت‌کوشی، شرافت و تنبلی می‌پردازد تا یک انتخاب شغلی. بیشتر به مسائل مربوط به شخصیت، فضایل و مسائل مربوط به شخصیت می‌پردازد. ضمناً، یک مجموعه واقعاً جالب توسط انجمن فرانسیس آزیری در مورد ۷ فضیلت و رذیلت وجود دارد که کار فوق‌العاده‌ای انجام می‌دهد و ویدیوهای آن را در یوتیوب منتشر می‌کنند.

انجمن فرانسیس آزیری از ویلمور، کنتاکی به همراه مدرسه علمیه آزیری در آنجا تأسیس شده است که افراد واقعاً بزرگی از جمله کریگ کینر، دیوید باوئر و بسیاری دیگر را در خود جای داده است. تنت، که رئیس آن است، واقعاً یک آینده‌نگر است. خب، به هر حال، بله، خب، باشه.

استعداد شخصی: از دیدگاه استعداد شخصی، آموزش باید متناسب با توانایی‌ها و علایق منحصر به فرد کودک باشد. و این جایی است که ما امروز در آن هستیم. می‌دانید، شما متوجه می‌شوید که کودک چه چیزی را دوست دارد و سعی می‌کنید آن علایق و چیزها را تقویت کنید و با آنها همراه شوید.

توی و اوستری آن را بیشتر عنصری از سرنوشت یا تقدیر می‌دانند، که کودک باید برای آن چیزی که مقدر شده است، آموزش ببیند. و باز هم، من وارد این بحث نمی‌شوم که سرنوشت برای این یا آن مقدر شده است. و شما هرگز نمی‌دانید.

نمی‌دانم. گفتنش خیلی سخت است. همانطور که گفتم، من در رشته مهندسی برق تحصیل کرده‌ام و اینجا دارم کتاب مقدس تدریس می‌کنم.

اما واقعیت این است که پیشینه مهندسی برق به من اجازه می‌دهد این وب‌سایت و همه این نوع کارها را انجام دهم. بنابراین، خداوند از این چیزها در گذشته ما استفاده می‌کند، اما اگر من در آینده به آن فکر می‌کردم، هیچ راهی وجود نداشت. و به هر حال، دل‌باز از نقل قول، راه مصریان، اشعیا ۱۰:۲۴، و نقل قول راه عقاب در آسمان»، نقل قول، راه عقاب برای بیان نحوه حرکتی که مشخصه عقاب است و از این رو «روش منحصر به فرد کودک است، استفاده می‌کند.

و بنابراین، من فکر می‌کنم این یک اصل آموزشی خوب است تا بفهمیم علایق کودک چیست و در چه چیزهایی خوب است و چیزهای دیگر. بعضی از فرزندان من واقعاً، واقعاً... من در دانشگاه رشته ریاضی خواندم و همیشه، این چیزها به طور طبیعی اتفاق می‌افتاد. و من وقتی دبیرستان بودم، یک معلم ریاضی، خیلی خوب، آقای بسل، داشتم که مربی بسکتبال ما هم بود. و ما واقعاً با هم جور درمی‌آمدیم. و بنابراین وقتی به دانشگاه رفتم و شروع به انجام همه این کارهای ریاضی کردم، برایم واقعاً آسان شد. این همیشه درست نبود. آسان نبود. خیلی سخت بود، اما به هر حال.

خب، اینجا، من بچه‌های دیگری هم داشته‌ام که، منظورم این است که، سوق دادن آنها به سمت ریاضیات دیوانگی بود.

من فکر می‌کنم ریاضی زبان کیهان است و زبانی است که خداوند جهان را با ریاضیاتش آفریده است. اما اگر سعی کنید به فرزندان که از ریاضی متنفر است بگویید، خیلی خوب جواب نمی‌دهد. و بنابراین، استعداد او این بود که به سراغ کامپیوتر برود و دیگر هرگز ریاضی انجام ندهد.

از قضا، کل کامپیوتر بر اساس ریاضی است، اما من روی این نکته پافشاری نمی‌کنم. بنابراین، در مورد روش فرزند، این والدین خردمند هستند که روش فرزندشان را در این زمینه پیدا می‌کنند. بنابراین، من نمی‌خواهم این دیدگاه، دیدگاه استعداد شخصی را رد کنم.

جایگاهی دارد و به نظر می‌رسد با زبان عبری، روش مصریان، و روش عقاب که به آن عادت دارند، مطابقت دارد. و به نظر می‌رسد که همینطور باشد، اما چیزی که برای من جالب است این است که دلیچ آن را به نار به کودک، ربط می‌دهد. و این به نظر من چیز واقعاً خوبی است. نه به کودک از نظر خردسالی، بلکه به علاقه‌ای که آنها هنگام جوان شدن و ورود به بزرگسالی دارند.

خواسته‌های شخصی: حالا دیدگاه خواسته‌های شخصی، این چیزی است که من به طور کلاسیک آن را دیدگاه استوارت-کلیفورد می‌نامم، که چند نفر دیگر آن را برعکس امثال می‌دانند. اگر به کودک اجازه دهید کودک را به روش خودش، به روشی که می‌خواهد، تربیت کند، آن وقت او را وقتی پیر شود نابود خواهید کرد، هرگز نمی‌توانید او را برگردانید.

او آنقدر خودمحمور و خودشیفته خواهد بود که نمی‌توانید او را برگردانید. و ما تعداد زیادی از این نوع افراد را در سیاست و جاهای دیگر و در همه چیز داریم. و باید، این کلمه «باید»، استوارت عاقلانه اشاره می‌کند در متن نیست.

این مطابق روش اوست. و استوارت در این مورد درست می‌گوید. و این با امثال ۱۹ یا ۲۹:۱۵ کاملاً مطابقت دارد، فرزندی که به حال خود رها شود، مادرش را بی‌آبرو می‌کند.

و این یعنی، پس یک ضرب‌المثل وجود دارد، ضرب‌المثلی که آنها سعی در القای آن دارند، درست است سوال این است که آیا این ضرب‌المثل چنین چیزی را آموزش می‌دهد؟ چیزی که آنها می‌گویند این است که والدینی که اجازه می‌دهند فرزندشان راه خودش را برود، احمق و خودمحمور، وقتی او پیر شود، در همان حالت خطاکار باقی خواهد ماند.

و همه ما بچه‌ها را به این شکل دیده‌ایم. با این حال، اصطلاح نار در کتاب امثال به معنای یک جوان آموزش‌پذیر است. این کلمه با احمق مرتبط است، اما نار، جایی که احمق چوب را به پشتش می‌زند و احمق به نوعی در آن گیر می‌کند، به نظر می‌رسد نار آموزش‌پذیر است.

و، بنابراین، من نمی‌خواهم بگویم که این، نار، کودک است، کودک را تربیت کنید یا، یا کودک را وقف کنید، اولین استفاده کودک را جشن بگیرید. و من نمی‌خواهم آن نار را قرار دهم و فقط آنها را با گفتن اینکه نه این منفی است، رد کنم. او می‌رود، او به حماقت می‌رود زیرا این روشی نیست که نار معمولاً در کتاب امثال و جاهای دیگر استفاده می‌شود.

این یک فرد دارای جایگاه اجتماعی است و معمولاً کسی است که کار خوبی انجام می‌دهد. به همین دلیل است که احتمالاً من این دیدگاه را نخواهم داشت.

دیدگاه نار: من می‌خواهم یک دیدگاه مبتنی بر نار را برای معنای رفتن به راه او، راه خودش، پیشنهاد کنم. و من می‌گویم یک دیدگاه مبتنی بر نار یا کودک. بر اساس این، راه او به عنوان یک نار، جایگاهی که او به عنوان یک نار دارد، ما گفتیم که این سن نبود، بلکه جایگاه و مسئولیت بود که نار شخصی با جایگاه بود. مثل اینکه یوشع، نار موسی، دست راست او بود.

اول، نه کودک، که از تربیت کودک در دوران کودکی حمایت می‌کند. این فرد جوان در آستانه بزرگسالی مورد خطاب قرار گرفته است، این کتاب خطاب به یک نار ۲ است و در این کتاب حکمت در امثال ۱:۴ است، که گفتیم اواخر نوجوانی است و برای دادن احتیاط به ساده‌لوحان و دانش و بصیرت به جوانان یا به جوانان است. در مورد جوان، ما در مورد یک مرد جوان اواخر نوجوانی صحبت می‌کنیم که، می‌دانید، پدرش او را در مورد همه این چیزها، جنسی و غیره، هشدار می‌دهد، می‌دانید، که او هشدار می‌دهد.

آموزش هم نکته‌ی اصلی نیست. بیشتر ایده‌ی تجلیل یا تقدیم استفاده‌ی اولیه از کلمه‌ی «نار» است. همانطور که در امثال یا پیدایش ۱۴:۲۴ آمده است، جایی که «نار» به معنای جنگجوی مورد تایید است. او جنگجوی ابنر یا یوآب نیست، بلکه دستیار شخصی ابراهیم است.

و همینطور یک حامل سلاح یا دستیار شخصی، یک فرد مسئولیت‌پذیر. و بنابراین، او به نوعی به آن جایگاه و احترام ارتقا یافته است. و بنابراین، این در پیدایش ۱۴ دیده می‌شود.

از دیدگاه مبتنی بر نار، ضرب‌المثل نه تنها به «پسر» نصیحت می‌کند، که به صراحت به عنوان عضوی از خانواده به آن اشاره دارد، بلکه در مورد رفتار خدمتکاران و نحوه رفتار آنها در مقابل پادشاه نیز نکاتی را بیان می‌کند. و اینکه آنها چگونه باید غذا بخورند و چگونه باید در مقابل پادشاه رفتار کنند. بنابراین، این به معنای نار، فرزندی است که راه خود را می‌رود، راهی است که بر اساس اینکه او به عنوان نار کیست و چه چیزی از او خواسته می‌شود، تعیین می‌شود.

بنابراین، این نار، به عنوان مثال، امثال ۱۷:۲ خواهد بود، خدمتکاری که عاقلانه رفتار می‌کند، خدمتکاری که عاقلانه رفتار می‌کند، بر پسری که رفتار شرم‌آوری دارد حکومت خواهد کرد و ارث را به عنوان یکی از برادران تقسیم خواهد کرد. بنابراین در اینجا شما یک خدمتکار دارید و کتاب امثال درباره خدمتکاری صحبت می‌کند که خوب عمل می‌کند در حالی که پسرانش در واقع به ناکجاآباد و بدی می‌روند، خدمتکار در واقع به جای یکی از برادران ارث را دریافت خواهد کرد. و بنابراین، کتاب امثال در فصل ۲۹:۱۹، صرفاً با کلمات به این موضوع می‌پردازد، یک خدمتکار تأدیب نمی‌شود زیرا اگرچه می‌فهمد، اما واکنشی نشان نخواهد داد.

حالا می‌خواهم همه چیز را کنار هم بگذارم. و اول می‌خواهم با کلمه «هانوک» شروع کنم که به معنی آموزش به بالا «ترجمه می‌شود. و فکر می‌کنم احتمالاً بهتر است از آنجا شروع کنیم، ما به پنج کاربرد این» کلمه نگاه کردیم، که همه آنها شامل وقف یا آغاز اولین استفاده و جشن گرفتن معبد یا محرابی که ساخته

شده یا خانه یک مرد است که اولین استفاده اولیه از آن خانه یا دیوار اورشلیم یا مجسمه نبوکدنصر را داشته است.

شاید شما استفاده اولیه از و تقدیم کردن را جشن بگیرید. بنابراین اینها کلمات این محدوده هستند و ما می‌خواهیم با جشن گرفتن استفاده اولیه از یا تقدیم کردن کار کنیم تا اینکه به نوعی به شیوه‌ای آموزشی آموزش دهیم. بیشتر جشن گرفتن استفاده اولیه از حرکت از یک وضعیت به وضعیت دیگر، از یک حوزه سکولار به یک حوزه کفرآمیز است.

و حالا می‌گوییم که پسر احتمالاً در حال ورود به قلمرو دیگری است، یعنی مردانگی. و بنابراین، کودک، یک کودک را تربیت کن. بنابراین، تربیت کن، می‌دانیم، می‌دانید، ما با کلمه تربیت کردن مشکلاتی داریم.

یا «child» ما فکر می‌کنیم راه‌های بهتری برای این کار وجود دارد، مثلاً جشن گرفتن اولین استفاده از کلمه است، در مورد بچه‌های کوچک و تربیت فرزند در «naar» به وضوح «child» تقدیم کردن. «کلمه» سنین پایین صحبت نمی‌کند. بدیهی است که این موضوع برای والدین واقعاً، واقعاً مهم است.

سال‌های اولیه کودکی از اهمیت حیاتی برخوردارند، اما این موضوع به یک «نار» می‌پردازد. نار جوانی است که در آستانه بزرگسالی قرار دارد و به قلمرو بزرگسالان قدم می‌گذارد. او تا حدودی جوان است، جوان است، اما هنوز چیزهای زیادی برای یادگیری دارد.

و بنابراین، او برای خرد ارزش قائل است و به خرد نیاز دارد. او با یک فرد ساده یا یک فرد ساده، بیایید بگوییم بی‌تجربه، گروه‌بندی می‌شود، این کلمه خوبی برای اوست. او بی‌تجربه است، اما او، او به نوعی یک پله بالاتر رفته و آماده است.

او معیار را ساخته است. و بنابراین، او اکنون یک نار است، اما او یک جنگجو نیست و خودش هم بزرگ خاندان نیست، اما او یک، یک ملازم، از این قبیل چیزها است. بنابراین او یک فرد جوان است، احتمالاً در اواخر نوجوانی، شاید یک خدمتکار یا درباری.

من از استفاده از این کلمات متنفرم چون من، به خاطر مشکلی که با مایکل فاکس داشتم و او به درستی من و retainer اصلاح کرد، نمی‌خواهم کلمات جدیدی مثل cadet و squire را با استفاده از کلمات را وضع کنم و با خواندن مطالب خودم متوجه شوم که آنها هم پی‌ریخت هستند. اما به نظر من courtier، به فردی با جایگاه اجتماعی بالا گفته می‌شود که برای هدف خاصی آموزش دیده است. و بنابراین، او naar، او یک زره‌پوش یا یک دستیار شخصی است که برای فرشتگانی که نزد ابراهیم می‌آیند غذا آماده، naar، می‌کند.

بنابراین، به نظر می‌رسد که او آماده است. جاسوس‌هایی که بیرون می‌روند، احتمالاً در جاسوسی سریع خیلی خوب هستند و آن جوانانی که، می‌دانید، چابک هستند، از این قبیل چیزها. و بنابراین، می‌خواهم بگویم که نار، یک نوجوان در اواخر نوجوانی است، نه یک کودک.

و بنابراین، من فکر می‌کنم که ترجمه‌ی «کودک، کودک را تربیت کن»، مردم را به این فکر می‌اندازد که تربیت در دوران کودکی را در نظر بگیرند، در حالی که منظور این نیست. بر اساس مسیری که او باید برود بر اساس مسیر نار است. به عبارت دیگر، به عنوان یک فرد جوان، او، جایی که هست، چگونه وارد دنیای بزرگسالان می‌شود و مسیر، بر اساس مسیر او، مانند مسیر پرواز عقاب است و حرکت خاصی به شیوه‌ای خاص دارد.

خب، این نار روش خاصی دارد و باید به آن روش، طبق روش خودش، آموزش ببیند. بنابراین، طبق روش او می‌خواهم این سه چیز را کنار هم بگذارم و یک ترجمه ارائه دهم. واقعاً یک نوع ترجمه ناشیانه است.

و راستش را بخواهید، از ترجمه‌های ناشیانه متنفرم، اما حالا خودم می‌خواهم این کار را انجام دهم. و این کار به تفکر بیشتری از جانب من نیاز دارد تا روان و زیبا شود. ضرب‌المثل‌ها باید زیبا باشند.

ضرب‌المثل‌ها باید گیرا باشند. یک کوک به موقع، نه کوک دیگر را نجات می‌دهد. منظورم این است که باید چیزی گیرا باشد که مردم آن را به خاطر بسپارند.

و این روش آن نیست، اما من سعی می‌کنم ابتدا معنا را درک کنم، آن را به تصویر بکشم. و سپس در یک یا دو یا سه یا چهار یا پنج مرحله دیگر نگران این خواهیم بود که به شیوه‌ای شاعرانه و تخیلی بنویسیم که خواننده امروزی را مانند آن روزها جذب کند. بنابراین، این ترجمه‌ای است که در نهایت به آن می‌رسم.

من واقعاً راضی نیستم. بدیهی است که ترجمه ناشیانه است، اما بخش زیادی از معنایی را که فکر می‌کنم روی آن کار کرده‌ایم، به خوبی منتقل می‌کند. بفرمایید.

آغاز راه یک جوان را جشن بگیرید و وقتی پیر شد، از آن جدا نخواهد شد. بگذارید دوباره آن را بخوانم.

آغاز راه جوان را جشن بگیرید و وقتی پیر شد، از آن جدا نخواهد شد. حالا، چند نکته دیگر.

کاربرد امروزی. بنابراین، این آیه بیشتر مربوط به شخصی است که در سن بر میتزوا یا چیزی شبیه به آن است. نشانه‌ای از اینکه یک پسر به عنوان مرد پذیرفته می‌شود.

و بنابراین، این آیین گذار وجود دارد که در آن آنها جوان هستند و در آن گذار بین چه زمانی یک پسر، من اغلب در یکی از کلاس‌هایم می‌گفتم، چه زمانی یک پسر مرد می‌شود؟ دختری از پشت فریاد زد: "آنها هرگز این کار را نمی‌کنند". و خب، به هر حال، اما این هم هست، چه زمانی یک پسر مرد می‌شود؟ این واقعاً یک بخش خنده‌دار است. و این اساساً به معنای دادن احترام و مسئولیت به فرد جوان متناسب با ورودش به این جایگاه، به بزرگسالی است.

استفاده اولیه از تقدیم این شخص به اولین قدم‌هایی که به بزرگسالی برمی‌دارد، به بزرگسالی و این و انجام آن گذار. و جشن گرفتن آن، جشن گرفتن آن و شروع فرد در آن، تقدیم فرد. بنابراین، مراسمی برگزار می‌شود که به نوعی، خب، حالا او به عنوان این، این قدم بعدی پذیرفته شده است و او در آستانه بزرگسالی است.

حالا او هنوز یک فرد جوان است، اما آن قدم را با موفقیت برداشته است. و بنابراین من اینطور برداشت می‌کنم. ضمناً، این با بقیه کتاب امثال مطابقت دارد، که دقیقاً خطاب به آن نوع از جوانان است، به جوانان، به افراد بی‌تجربه، و به آنها خرد می‌دهد.

یا «تقدیم کردن» «به معنای وقف کردن (مطابقت دارد. با فرد جوان و به «dedicate» با کاربرد اولیه‌ی روش او مطابقت دارد. هر سه‌ی این‌ها را با هم و سپس به عنوان یک کل منسجم در بر می‌گیرد و اهمیت حمایت واقعی والدین از جوانانشان را در هنگام ورود به بزرگسالی و تبریک گفتن و جشن گرفتن نقل مکان و اواخر نوجوانی و چیزهای دیگر نشان می‌دهد.

و این واقعاً مورد نیاز است. و بسیاری از، بسیاری از کودکان برای شنیدن تأیید والدینشان برای پروژه‌هایشان که در حال کاوش، سرگرم کردن و آزمایش آنها هستند، جان خود را از دست داده‌اند. و آنها می‌دانند که حمایت والدینشان را پشت سر خود دارند.

و این یک، همچنین به یاد داشته باشید که بعد از انجام همه این کارها، یک ضرب المثل یک وعده نیست و ما باید به آن عمل کنیم. ضرب المثل چیست؟ این سوال بعدی است. اگر یک ضرب المثل وعده نیست پس ضرب المثل چیست؟ و ما یک ویدیوی کامل دیگر در مورد آن داریم.

از اینکه وقت خود را برای تماشای این برنامه گذاشتید، بسیار سپاسگزارم. و امیدوارم بتوانیم جوانانمان را در حال ورود به بزرگسالی جشن بگیریم و آنها را در این راه تشویق کنیم تا مسیرشان در مسیر درست باشد. متشکرم.

این دکتر تد هیلدبرانت است که در تعلیم خود در مورد امثال ۲۲:۶ می‌گوید: «کودک را در راهی که باید بروی، تربیت کنید.»